طرح تطبیقی دستور زبان دری

برای معلمان

نوشتهٔ: م. ا. نگارگر

پدیدار می شود، بنا براین دری زبانان هنگامیکه به زبان خود التفات کردند سخت زیر تأثیر دستاوردهای صرفی و نحوی خویش در زبان عربی رفتند و پنداشتند که اگر در زبان عربی صامت (همزه) و صایت (الف) از هم فرق دارد در دری نیز وضع به همین منوال باید باشد اگر عربی صیغهٔ مبالغه و صفت مشبهه دارد، دری هم باید داشته باشد و غیره. از جانب دیگر چون عرب ها در دوره جاهلیت در زمینهٔ نثر چیزی چشمگیر نداشتند ناگزیر دستور زبان به شعر می پرداخت که این تأثیر نیز در زبان دری رخنه کرد و روشن است که شعر دری وزن عروضی دارد و شاعر در هنگام سرودن شعر بیشتر در بند اقتضای وزن شعر است تا قواعد دستوری و اقتضای وزن، ساخت طبیعی جمله را در شعر بهم می زند بنا براین دستور زبان شعر را به طور مستقل می توان نوشت ولی از روی شعر برای زبان نگارش و گفتار دستور نمی توان نوشت به طور مثال ساخت طبیعی جمله در زبان دری (فاعل + مفعول صریح + مفعول باواسطه + فعل) است مانند: (من احمد را در بازار دیدم.) و چون فعل های دری در اخیر خود دارای شناسه های فاعلی است و این شناسه ها در بیان عادی ما را از ذکر فاعل بی نیاز می سازد بنا براین می توانیم جمله را با مفعول / قید زمان و مانند آن آغاز کنیم ولی ساخت جمله همان است که در بالا آمد. حالا این شعر منوچهری را مرور می کنیم.

سر از البرز برزد قرص خورشید

چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن (مفاعیلن مفاعیلن فعولن)

سر اسم متعلق به فعل ترکیبی (سرزدن) از (حرف اضافت) (البرز) اسم در این جا مفعول باواسطه - قرص خورشید (اضافهٔ توصیفی - فاعل جمله قرص خورشید از البرز سر زد (یا سر بلند کرد).

حالا می توان با استنتاج ازین شعر ساخت طبیعی جمله را در زبان دری به هم زد یا می دانیم که در زبان دری صفت از دیدگاه جمع و افراد با موصوف مطابقت ندارد اما آیا می توان این شعر منوچهری را پایه استدلال قرار داد و گفت که در زبان دری می توانیم صفت را نیز جمع ببندیم و بگوییم :

نشستند زاغان به بالین شان

چنو دایگان سیه معجران

آشکار است که منوچهری جز از طریق جمع بستن صفت به دیگر شیوه نمی توانست وزن و قافیهٔ شعر خود را هماهنگ سازد و اگر می توانست او توجهی به این کار نداشت و می دانست که « آنچه برای شاعر جواز است برای غیر شاعر نیست » نتیجه اینکه شعر را نمی توان پایه استدلال در دستور زبان قرار داد مگر در حالتیکه زبان به صورت طبیعی وارد شعر شده باشد و ساخت های عام دستوری را نشکسته باشد. از جانب دیگر در بیست سال اخیر که پای زبانشناسی به عنوان یک علم در کشور مان باز شد و محققان به جستار مستقل در زبان آغاز کردند تلاش شان بر این متمرکز گردید که اصطلاحات تازه به جای کهن بگذارند و نو آوری کنند در نتیجه اصطلاحات تازهٔ نهاد و گذاره به جای مسند و مسندالیه و فاعل و مبتدا و خبر نشست و حال آنکه اصطلاح مسند و مسندالیه رساتر از نهاد و گزاره بود.

فکر کردند پیشینیان اشتباه کرده بودند که (زندگی) به جای (زنده گی) می نوشتند و یا به جای (احترامانه) (محترمانه) از دیگران خواهش می کردند و کشتی ای کوچک را کشتی کوچک می خواندند.

همچنین اصطلاحات قدیمی مصدر مُرَخّم و مانند آن به باد تمسخر و تهاجم را گرفته شد و فرق میان آخر و اخیر و قانون گذار و نماز گزار از میان رفت و یکی را به جای دیگر نوشتند و در نتیجه این همه دستورهای نوشته شده به جای این که کمکی در توحید املای زبان میکرد پراگندگی ها را بیشتر نمود و این حقیقت آفتابی از یاد ها رفت که زبان و همراه با آن عناصر ساختمانی اش در مسیر تاریخ تغییر می کند و کلمات گاهی حتی به متضاد خود تبدیل می شود.

چنانکه گذشتگان در گرما به میرفتند و شوخ (چرک) از تن باز می کردند و ما امروز از (دلبر شوخ) یک چیز استنباط می کنیم و از (کودک شوخ) چیزی دیگر. که نه این با مفهوم تاریخی (شوخ) ارتباط دارد و نه آن بنابرین می بینیم که زبان در مسیر تاریخ معروض به تغییر و دگرگونی است و دستور زبان نیز همپای آن با این تغییرات هماهنگ می شود و انواع گوناگون پیدا می کند به طور مثال دستور زبان در یک دورهٔ معین تاریخی، دستور زبان تاریخی به طور کل مقایسوی، دستور نگارش، دستور زبان گفتار و غیره و در این میان گفتار مردم است که چشمهٔ جوشنده و خشکی ناپذیر زبان است و از همین چشمه است که کلمات وارد نگارش می شود و آنرا غنی می سازد.

متأسفانه دستور نگاران ما همیشه دستور زبان را به طور عام نوشته اند و به طور مثال گفته اند که وقتی مفعول بی واسطه یا با واسطه را تأکید کنند پیش از آن (مر) می آورند مانند:

به دو چیز گیرند مر مملکت را   یکی زعفرانی دگر پرنیانی

"دقیقی"

حالانکه این مسأله در گذشته از مسلمات دستوری بود و امروز نه کسی رعایتش می کند و نه کسی حتی قاعدهٔ آنرا می داند و اگر گاهی کلمه (مر) در شعر وارد شود به خاطر اقتضای وزن است و نه چیزی دیگر .

نگارنده این دستور را به خواهش ادارهٔ آی، آر، سی خاصة" بخش تعلیم و تربیه و تألیف کتاب های درسی آن نوشته و قصدش آن بوده است که برای معلمان دری خاصة" آنانی که در این رشته تربیت مسلکی ندارند نوشتهٔ راهی از دستور زبان فراهم کند البته به هیچ وجه ادعا ندارد آنچه او گرد آورده است عاری از عیب و کمبودی باشد اما توضیح این نکته بی فایده نیست که نگارنده جز در مورد کلیات دستوری هیچ کتابی خاص را اساس کار خود قرار نداده و مأخذ عمده او تجربهٔ بیست و چار ساله اش در زمینهٔ تدریس زبان دری بوده است که عمده سال از این بیست چار سال را صرف یاد دادن زبان به خارجیان کرده و ناگزیر بوده است نکات دستوری را به ساده ترین شیوهٔ ممکن به ایشان بفهماند .

استادان محترمی که این کتاب برای شان نوشته شده است به ابتکار خویشتن می توانند آنرا به سه بخش فعل و اسم ، صفت و قید ، حروف ربط و اضافت و انواع جمله تقسیم و در صنوف هفتم فعل و اسم ، صنوف هشتم صفت و قید و صنوف نهم حروف ربط و اضافت و انواع جمله را تدریس نمایند .

در بخش اخیر کتاب بخشی در بارهٔ انشاء و نویسندگی و چگونگی بکاربرد فعل وصفی و افعال مرکب و شیوهٔ نوشتن آنها نیز گردیده است که استادان محترم را درین زمینه یاری دهد .

در آخر وظیفهٔ خود میدانم از اداره محترم آی . آر . سی که زمینهٔ نگارش
این اثر را فراهم کرد صمیمانه ابراز سپاسگزاری نمایم و برای خویشتن از خداوند
بزرگ طلب توفیق خدمت کنم وما توفیقی الا بالله

م . ا . نگارگر

اول نوامبر ۱۹۸۷

پشاور

نوشته : م. ا. نگارگر

طرح تطبیقی دستور زبان دری

برای معلمان

مرکز انکشاف تعلیم و تربیه برای افغانها

آی ، آر ، سی

پشاور

۱۳۶۷

M.I. Negarger

DARI GRAMMAR

For Teachers

INTERNATIONAL RESCUE COMMITTEE

Development Center for Afghan Education

DCAE Publication

1989 Peshawar

بسم الله الرحمن الرحيم

این نشریه مخصوص متعلمان مهاجر و مجاهدین بکف راه آزادی افغانستان عزیز بوده وطور رایگان به دسترس شان قرار می گیرد . لذا خرید و فروش آن ممنوع است . حق چاپ مربوط مرکز انکشافی تعلیم و تربیه افغانها بوده وچاپ آن به اجازه مرکز مذکور صورت خواهد گرفت .

به نام خداوند (ج) بخشاینده مهربان

دستورنگاری در کشور ما سابقهٔ درازمدت تاریخی ندارد. بگذریم از اینکه نخستین دستورهای زبان عربی را خراسانیان و ایرانیانی چون اخفش خوارزمی و سیبویه فارسی تدوین کردند. و امری بود طبیعی زیرا عربی زبانان چون اهل زبان بودند به دستور زبان خود نیازی نداشتند و خراسانیان و ایرانیان که عربی را به عنوان زبان دوم می آموختند برای کشف معانی و اعجاز قرآن ناگزیر بودند، بر زبان عربی تسلط یابند و ساخت صرفی و نحوی این زبان را به طور شایسته درک کنند زیرا این کار برای شان حکم یک فریضهٔ دینی را داشت کلام الله برای اینکه نزول این معجزهٔ آسمانی را مسجل کند گفت: (اگر شما در شک استید آنچه ما بر بنده خود فرو فرستادیم پس بیارید فقط یک سوره مانند این و از دیگران به غیر از خدا (ج) بخواهید که داوری کنند.) حالا این کلام معجز نشان چه چیز داشت که شاعران بلیغ عرب، آنان که در دامان عنعنهٔ درازمدت شعر و ادب دورهٔ جاهلیت پرورش یافته بودند از آوردن سوره ای مانند آن ابراز عجز نمودند. نخستین معجزهٔ ظاهر قرآن کریم است زیرا تمام آثار نگاشته شده به دست بشر یا شعر است یا نثر و یا آمیخته از هر دو و بشر در ماورای این دوگونه کلام، کلام دیگر نمی شناسد اما کلام الله شعر نبود زیرا هیچیک از خصوصیات شعر را (قافیه وزن عروضی، ردیف، روی) نداشت و ندارد از سوی دیگر خصوصات نثر را هم نداشت زیرا زیباتر از زیباترین شعرها به صورت موزون تلاوت می شد و همین خصوصیت بود که بلغای عرب را دچار عجز، اعجاب و تحسین می کرد و خراسانیان نمی توانستند این همه مراتب بلاغت را دریابند مگر این که زبان عربی را بهتر از عربها فراگیرند.

چون کلیات دستور زبان در همه زبان ها یک سان است و تنها در جزئیات تفاوت

زبان چیست ؟

زبان یک عملیهٔ اجتماعی و وسیلهٔ افهام و تفهیم در میان انسان هاست.
خداوند ج، عطیهٔ گرانبهای استعداد آموزش زبان را به هر انسان داده است اما اینکه انسان کدام زبان را بیاموزد، به محیط زیست او بستگی دارد، یعنی انسان در جامعه ای که به دنیا می آید زبان محیط زیست خود را میآموزد از سوی دیگر زبان یک سیستم منظم و ارادی صداهاست بدین معنی که انسان به وسیلهٔ دستگاه صوتی با اراده و اختیار خویش صداها تولید و آن صداها را باهم ترکیب میکند و کلمات را می آفریند و باز از ترکیب کلمات جمله می سازد و مقصود خود را افاده میکند.
اگر کودک را از جامعه اش جدا کنیم به طوری که از دیگران چیزی نشنوده استعداد سخن گفتن را نزد او نابود می نماییم.

دستور زبان چیست ؟

بعضاً گفته می شود که دستور زبان مجموعهٔ قواعدی است که برای ما درست گفتن و درست نوشتن را یاد می دهد.
آیا این تعریف درست است ؟ متأسفانه درست نیست. چرا ؟ برای اینکه قاعده های دستوری قبل از زبان وجود ندارد بلکه از خود زبان استخراج می شود و از سوی دیگر به تجربه دیده ایم کسانی را که معلمان زبان نیستند ولی درست سخن میگویند و درست هم می نویسند.

پس آنانی که دستور زبان می دانند چه کاری را کرده می توانند که دیگران نمی توانند؟ مثالی بیاوریم: تمام کسانیکه به زبان دری سخن می گویند، هنگامیکه اراده دارند بازار بروند می گویند: «من بازار می روم» ولی تمام این اشخاص نمی توانند این جمله را به اجزاء و عناصر متشکلهٔ ساختمانی و توابع دستوری آن تقسیم کنند و درست همین کار است که معلم زبان توانایی انجام دادن آن را دارد، او می فهمد که در جملهٔ بالا «من» ضمیر منفصل فاعلی شخص اول یعنی گوینده است «بازار» اسم مکان است و «می روم» فعل حال است. بنابرین آن کس که دستور زبان می داند در واقع می تواند زبان را به اجزای ساختمانی آن تقسیم و وظیفه هریک را در مجموعهٔ کلی زبان بیان کند. نتیجه میگیریم:

دستور زبان علم تجزیه و تحلیل زبان است به عناصر و اجزای ساختمانی آن و بیان وظیفهٔ هریک از اجزاء در ساخت مجموعی زبان.

هدف تدریس دستور زبان چیست؟

عربها مقوله ای دارند که میگویند: وقتی هدف علم معلوم نباشد جوینده آن طلب مجهول مطلق می کند.

سوال این است: چرا برای شاگردان دستور زبان درس می دهیم؟ در پاسخ باید گفت که هر زبان سیستم ساختمانی خاص خود را دارد که وقتی در نوشته یا گفتار این سیستم ساختمانی را برهم بزنیم ادای مقصود را دچار —

پیچیدگی و ابهام یا به اصطلاح تعقید می کنیم بنابراین آنکه دستور زبان خود را میداند[1] همانند زرگری ست که جای مناسب هر دانه گوهر را می شناسد و با نشاندن هر کدام در جای خودش هماهنگی، زیبایی و تناسب می آفرینید. هدف از تدریس دستور زبان هرگز این نیست که شاگردان اصطلاحات خاص دستوری را فراگیرند بلکه این است که سیستم ساختمانی خاص زبان خود را بشناسند و عناصر متشکلهٔ آن (فاعل فعل، صفت، موصوف وغیره) را به شیوهٔ عملی و تطبیقی در نوشته و گفتار به کار برند و بدین ترتیب نوشته های خویشتن را از گرداب تعقیدهای لفظی و معنوی نجات دهند که بهترین کلام، کلام کوتاه و رسا به مقصود است.

از سوی دیگر به تجربه در می یابیم که شاگردان آگاه از سیستم ساختمانی زبان خود در برخورد با زبان دوم به زودی ملتفت وجوه مشابه ومختلف زبان خود با زبان دوم میشوند و بدین ترتیب آگاهی خویش را در بارهٔ زبان دوم نیز گسترش میدهند حال آنکه عملیهٔ آموزش زبان دوم نزد آنانی که سیستم ساختمانی زبان خود را به خوبی نمیدانند سخت کند وغیر آگاهانه است. خلاصه می کنیم:

۱- هدف از تدریس دستور زبان در درجه نخست آشنا ساختن شاگردان است با سیستم ساختمانی زبان شان و کمک به آنان در بکار برد عملی و تطبیقی این سیستم ساختمانی در نگارش، تا بتوانند فارغ از تعقید بنویسند.

---

(۱) در زبان دری فعل فهمیدن و دانستن از هم فرق دارد. بدین معنی که دانستن مقتضی معلومات کسبی و آموزشی است و فهمیدن اطلاع داشتن یا نداشتن در بارهٔ یک امر است.

۲- آگاهی از سیستم ساختمانی زبان خود شاگردان را در شناخت وجوه مشابه و مختلف زبان شان با زبان دوم یاری می دهد و عملیهٔ آموزش زبان دوم را برای شان آسان تر می سازد .

عناصر متشکلهٔ جمله

وقتی میگوییم : «مجاهدین فردا به جبهه می روند.» عناصر متشکلهٔ این جمله عبارت است از :

۱- مجاهدین : اسم در این جا فاعل
۲- فردا : قید زمان
۳- به : حرف ربط
۴- جبهه : نام جای یا اسم مکان
۵- می روند : فعل حال

در زبان دری فعل در تشکیل جمله یک عنصر بسیار مهم است و حتی می تواند به تنهایی جمله باشد بنابراین ما بحث خویش را در باره دستور زبان تطبیقی دری از فعل آغاز می کنیم .

فعل

کلمهٔ است که بر کردن یا نکردن یا شدن و نشدن کاری یا حالتی در زمان دلالت

می نماید به طور مثال وقتی می گوییم: «احمد آمد.» از کاریکه در گذشته انجام یافته است خبر میدهیم و یا وقتی میگوییم «احمد مریض شد» از حالتی که در گذشته رخ داده است صحبت می کنیم.

انواع فعل

فعل از دیدگاه وظیفهٔ دستوری خویش به انواع گوناگون تقسیم میشود. ازینقرار:

۱- «احمد نان می خورد.» «افغانها تا پیروزی نهایی می جنگند.»

در دو جملهٔ بالا از عملی که «احمد» و «افغان ها» انجام میدهند صحبت شده است بنابراین فعل های آن فعل های اصلی می باشند.

۲- «دیروز احمد هنوز نرسیده بود که دوستش تیلفون کرد.» «کریم از جبهه نیامده است.» «چه وقت این کار را تمام خواهی کرد؟» «شاید برادرش آمده باشد». در این جمله ها فعل های (بود)، (است)، (خواهی) و (باشد) بالترتیب به فعل یک حالت دیگر میدهد و صیغه های تازه می سازد بنابرین آنها را فعل های معاون یا کمکی می نامیم، البته این فعل های معاون به صورت فعل های اصلی نیز به کار میرود.

۳- «احمد آمد.»، «محمود کجا رفت؟» در این دو جمله معنای فعل با فاعل آن ختم است و مفعول کار ندارد. این گونه فعل ها فعل های لازمی خوانده می شود.

۴- «روس ها منابع اقتصادی ما را تاراج کردند»، «جهاد دلیرانهٔ افغان ها کمر توسعه جویی روس ها را شکست» در این جملات فعل های (تاراج کردند) و (شکست)

تنها به فاعل ختم نمی شود بلکه از فاعل تجاوز نموده مفعول نیز می خواهد . این گونه فعل ها را فعل های متعدی می خوانند .

۵ - « احمد مکتوب را نوشت . » ، « من استادم را دیدم . » در این جملات فاعل یا انجام دهندهٔ عمل و مفعول هر دو معلوم است بنا براین وقتی که فاعل و - مفعول هر دو معلوم باشد فعل را فعل معلوم میخوانند .

٦ - « مکتوب نوشته شد » ، « این گونه ترکاری خام هم خورده می شود . » در دو جملهٔ بالا فاعل فعل معلوم نیست و در ساخت جمله مفعول بر جای فاعل نشسته است پس فعلی را که فاعل آن مجهول باشد فعل مجهول می خوانند .

همه را در جدول پایان خلاصه می کنیم :

جدول انواع فعل

فعل های اصلی	فعل های کمکی یا معاون	فعل های لازمی	فعل های متعدی	فعل های معلوم	فعل های مجهول
فعل هایی که دلالت بر یک عمل یا حالت می کنند فعل های اصلی خوانده میشود مانند: خوردن رفتن، آمدن نشستن و مانند	فعل هایی که در ساخت صیغه های تازه کمک میکنند فعل های کمکی یا معاون خوانده می شود فراموش نباید کرد که هر فعل معاون بصورت فعل اصلی نیز می تواند به کار برود به استثنای آن فعل هایی که صیغه های شان به جز یک یا دو تا مرده اند باید/ بایست/ شاید/	فعل هایی که معنای جمله با فاعل ختم میشود و ایجاب مفعول نمیکند. با این فعل ها (را) که علامهٔ مفعول صریح است هرگز به کار نمی رود. در این فعل ها حالت مجهول وجود ندارد اگر فاعل فعل، محل فعل و زمان فعل معلوم باشد پرسش دیگر مطرح نمی شود مگر اینکه وسیلهٔ فعل را نیز بپرسیم: دیروز احمد بازار رفت	فعل هایی که به فاعل ختم نمیشود و ایجاب مفعول نیز میکند. حالت مجهول نیز دارد و به سوال «کی را»، و «چی را»، یا «چه کس را»، «چه چیز را» پاسخ می دهد واگر چه فاعل فعل محل فعل و زمان فعل معلوم باشد تا مفعول را ذکر نکنیم جمله تکمیل نمی شود. احمد دیروز محمود را در بازار دید	فعل هایی که در آن فاعل و مفعول هر دو معلوم است مانند: احمد کتاب تان را آورد	فاعل جمله معلوم نیست و مفعول در جای فاعل می نشیند و با فعل وصفی یا صفت همراه (شدن) ساخته میشود مانند: شنیده شدن خورده شدن روشن شدن کور شدن ضعیف شدن وغیره

فعل از دیدگاه اشخاص

(من از محمود پرسیدم : « محمود چرا برادرت احمد امروز نیامد ؟ »)
من به محمود چیزی گفتم پس من گوینده آن سخن استم در دستور زبان گوینده را شخص اول یا متکلم می نامند . آنچه را من گفتم محمود شنید . شنونده را شخص دوم یا مخاطب می گویند و من درباره ء شخص سوم یعنی احمد برادر محمود پرسیدم شخص سوم را غایب می خوانند و چون هر کدام اینها میتوانند بیش از یک نفر باشد بنابراین هر یک مفرد و جمع دارد . اکنون که اشخاص فعل را شناخته ایم می رویم تا فعل را از دیدگاه زمان بررسی نماییم .

فعل از دیدگاه زمان

گفتیم که فعل بر شدن یا نشدن امری یا بودن و نبودن حالتی در زمان دلالت میکند بنابراین فعل دارای سه زمان اساسی است زمان گذشته یا ماضی زمان حال و زمان آینده پس میتوان گفت که همین سه صیغه در فعل اساسی است و صیغه های دیگر حالت های دیگر همین سه صیغهء اساسی می باشد . زمان گذشته یا ماضی پنج حالت دارد . ازین قرار :

۱ - ماضی مطلق
۲ - ماضی قریب یا نقلی
۳ - ماضی بعید

۴ - ماضی استمراری یا دوامدار

۵ - ماضی احتمالی

زمان حال دو حالت دارد :

۱ - حال ساده

۲ - حال جاری

زمان آینده نیز دو حالت دارد :

آیندهٔ حتمی الوقوع یا پلان شده

آیندهٔ محتمل الوقوع یا پلان ناشده

غیر ازین ها در زبان دری یک حالت دیگر نیز وجود دارد که زمانش میان حال وآینده مشترک است وآنرا مضارع می خوانند حالت های امر ونهی را نیز زیر زمان حال می آریم زیرا که زمان امر نیز یا حال است ویا آینده .

هرکدام را جدا جدا بررسی می کنیم .

ریشه های دوگانهٔ فعل وشیوهٔ ساخت صیغه ها

تمام فعل های دری دارای دو ریشه است یکی ریشهٔ گذشته که از آن فعل های ماضی وآیندهٔ محتمل الوقوع وبرخی اسم ها وصفت ها ساخته میشود ودیگر ریشهٔ حال که از آن فعل های حال، آیندهٔ حتمی الوقوع ، امر ، مضارع وبرخی اسم ها وصفت ها ساخته میشود . بدین ترتیب :

رفتن

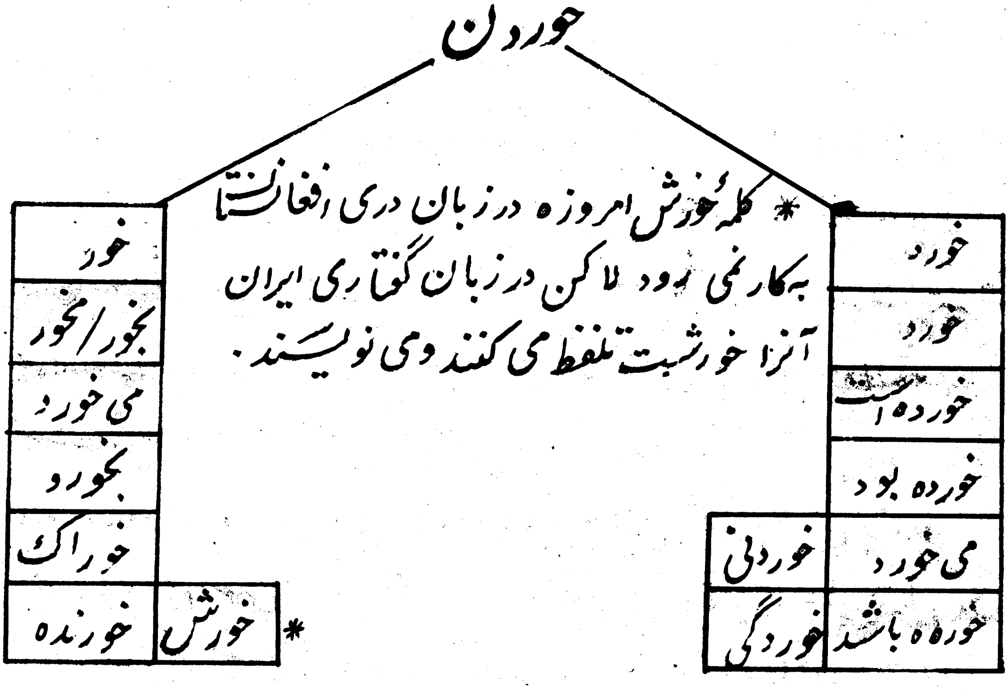
* در زبان دری قدیم بالای فعل ماضی مطلق حرف (ب) می افزودند که برخی آنرا (ب) تاکید و برخی (ب) زینت می خواندند که نه این بود نه آن بلکه فعل ماضی مطلق را از ریشهٔ گذشته تفکیک می کرد، چنانچه در فعل امر نیز وضع بر همین منوال است. در لهجهٔ تاجیکی آن (ب) را از سر فعل امر نیز برمیدارند و به جای (برو) (رو) میگویند (ب) ماضی مطلق نخست در زبان گفتار از میان رفت وبعداً در نوشته ها راه خود را باز کرد.

رفت *	رو
رفته است	برو/مرو
رفته بود	می رود
می رفت	برود
رفته باشد	رونده
رفتار	روان
رفتنی	روش
رفتنگی	روا

دیدن

مراجعه شود به آنچه درباره رفت گفته شده است

دید		دید	بین
دید *			ببین/مبین
دیده است			می بیند
دیده بود	دیدار		ببیند
می دید	دیدنی		بیننده
دیده باشد	دیدگی	بینا	بینش



ماضی مطلق یا گذشتهٔ ساده

ساخت ماضی مطلق : به استثنای مفرد شخص سوم شناسه های فاعلی را در اخیر ریشهٔ گذشته می افزاییم . بدین ترتیب :

رفتم	رفتیم
رفتی	رفتید
رفت	رفتند (1)

---

(1) شناسه های فاعلی را دستورنگاران پیشین ضمایر متصل فاعلی خوانده اند لاکن ضمیر را می توانیم با اسم تعویض کنیم حالانکه این شناسه ها از فعل های دری تفکیک ناپذیرند و هیچ —

موارد به کار بُرد ماضی مطلق یا گذشتهٔ ساده :

۱- «در روس ها در سال ۱۹۷۹ بر کشور ما مستقیماً تجاوز کردند .» ، «قانون جاذبه را نیوتون کشف کرد .» ، «چنگیز خان مردی ظالم خونخوار بود .»

در این سه جمله از عملی صحبت می شود که در یک مقطع خاص زمان صورت گرفته است و یا اصولاً زمان آن معلوم نیست و از وقوع امری در گذشته به طور مطلق خبر داده شده است در این گونه موارد فعل ماضی مطلق به کار می رود .

۲- در دو مورد ماضی مطلق را به جای مضارع حال و آیندهٔ به کار می برند :

الف : برای امری که وقوع آن در آینده محقق و بی تردید باشد به طور مثال دری زبانان هنگامی که مصمم استند بروند میگویند : «من رفتم خدا حافظ» یا بیماران وقتی از درد شکایت میکنند میگویند : «داکتر صاحب مُردم .» یا آنانی که در جریان پیر شدن استند میگویند : «من دیگر پیر شدم .»

این شیوهٔ بکاربرد در شعر دری نیز متداول بوده است :

مدتی این مثنوی تأخیر شد   مهلتی بایست تا خون شیر شد (یعنی شود)

«مولانا»

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش   گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

«حافظ»

فعل ماضی شد به معنای (شود) آمده است .

ب : در جملات مرکب وقتی فقرهٔ دوم تابع یا نتیجه فقرهٔ اول باشد در فقره اول فعل شکل

اسمی نمیتواند جای شناسه را بگیرد . بنابراین اصطلاح شناسهٔ فاعلی معقول تر و مقبول تر است . ضمیر خواندن این شناسه ها مانند آنست که انگلیسی زبانی بگوید حرف (s) در آخر های حال شخص سوم ضمیر است .

ماضی را اختیار می کند حال آنکه مفهومش مضارع حال یا آینده است. مثال های پایان را از نظر بگذرانید:

« هروقت که آمد همراهش صحبت می کنم »

« وقتی که بیکار بودم شما را به تماشای موزیم می برم »

« اگر مریض شدی با داکتر مشوره کن. »

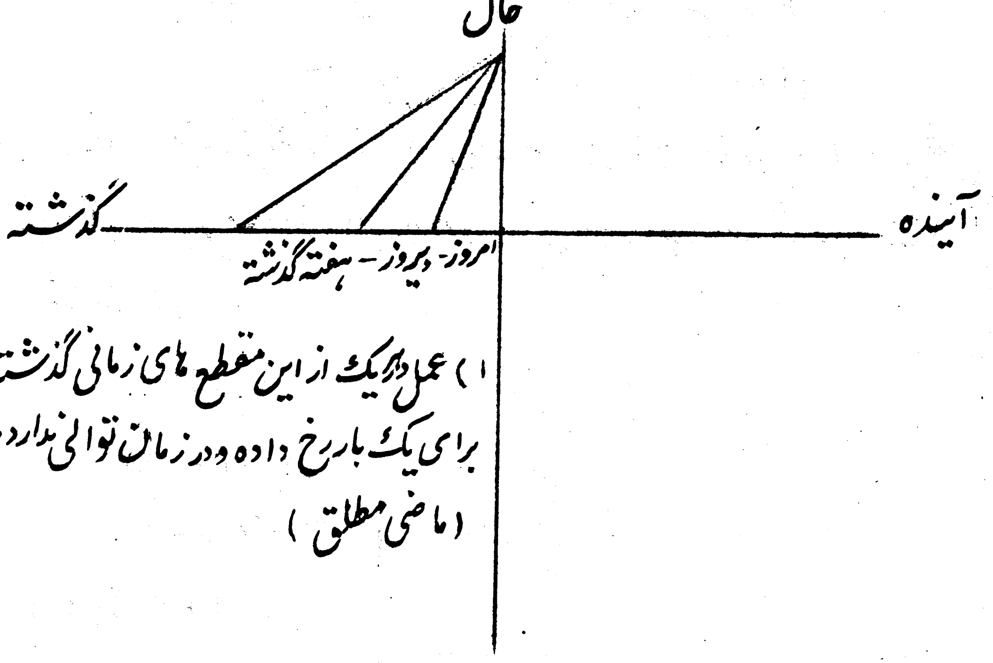
این شیوهٔ بکاربرد نیز در شعر دری راهش را باز کرده است:

اگر رستم از دست این پیرزن   من و موش و ویرانهٔ پیرزن

سعدی

من ندیدم مروتی زخسان   گر تو دیدی سلام ما برسان

در هردو شعر رستم و دیدی به معنای (برهم) و (ببینی) به کار رفته است.



۱) عمل در یک از این مقطع های زمانی گذشته برای یک بار رخ داده و در زمان توالی ندارد. (ماضی مطلق)

ماضی قریب یا نقلی

ساخت فعل : ساخت این فعل در گذشته فعل وصفی و فعل معاون است بود بدین ترتیب :

شنیده استم	شنیده استیم
شنیده استی	شنیده استید
شنیده است	شنیده استند

بعدها در شعر به شکل شنیدستم شنیدستی وغیره تبدیل شد

شنیدستم از راویان کلام　　که در عهد عیسیٰ علیه السلام

« سعدی »

آن شنیدستی که در صحرای غور　　بار سالاری در افتاد از ستور

« سعدی »

ولی امروز از استم و دیگر اشکال آن همان شناسه های فاعلی مانده است که در اخیر فعل وصفی می آید . در شخص سوم مفرد (است) در زبان گفتار به کلی حذف شده است و تنها در نوشته به کار می رود .

شنیده ام	شنیده ایم
شنیده ای	شنیده اید
شنیده است	شنیده اند

موارد بکاربرد :

۱ - این سیمای فعل گذشته را چنانکه قبلاً گفتیم ماضی قریب خوانده اند و در این حکمی .

وجود داشته است بدین معنی که این فعل قریب به زمان حال است به بیان دیگر با زمان حال ارتباط دارد، یعنی عمل در گذشته آغاز و تا زمان حال ادامه یافته است.

این سه جمله را از دیدگاه مفهومی که میدهد با هم مقایسه کنید «کریم بازار رفت» (به طور مطلق از وقوع کاری در گذشته خبر می دهیم)، «کریم بازار رفته است.» اندکی پیش از زمان حال بازار رفته و عمل او تا زمانی که من از آن سخن می گویم ادامه دارد. یعنی جمله «کریم بازار رفته است» مفهوم «هنوز نیامده است» را در خویشتن پنهان دارد.

کاردانان قضا خوش ربط الفت داده اند (در گذشته داده اند و این ربط
آینه بر زانوی زن تیغ بر پهلوی مرد الفت هنوز هم وجود دارد)

"بیدل"

«کریم بازار رفته بود.» فعل در گذشته آغاز و در همان گذشته پایان یافته است به خاطر ارتباط ماضی قریب با زمان حال است که عموماً با آن لفظ هنوز به کار می رود «هنوز خربوزه نرسیده است»، «هنوز گرسنه نشده ام.»

۲ - ماضی قریب با فعل مضارع یک جا به کار می رود و مقصود عملی را که در گذشته انجام یافته است افاده میکند:

چرا چنین وقت آمده ای؟ آمده ام تا با شما در کوچ کشی کمک کنم.

۳ - برای ابراز تعجب از امری یا حالتی که گوینده وقوع آن را توقع ندارد.

من در عمرم مرغ آتشخوار را ندیده ام (نه در گذشته دیده ام و نه حالا)

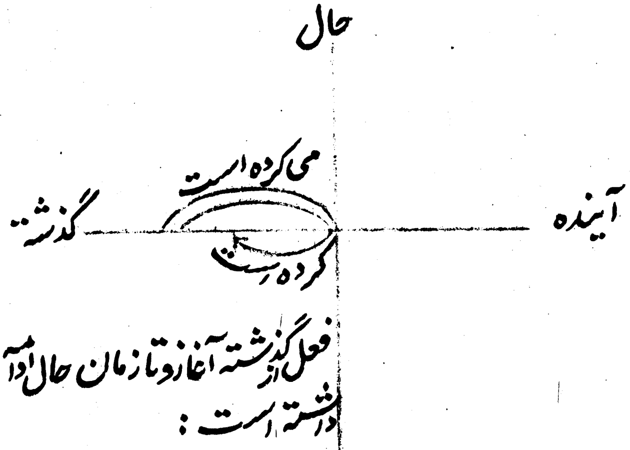
من در عمرم مرغ آتشخوار را ندیده بودم (اما حالا دیدم)

در پشاور گاهی برف باریده است؟ نی، هرگز نباریده است

درپش ور گاهی برف باریده بود؟ (نی، ولی امسال بارید.)

۴- این سیمای فعل گذشته را برای نقل رویدادهای گذشته نیز به کار می برند و به همین جهت آنرا ماضی نقلی می خوانند و این آنقدر تداول دارد که برای مثال نیاز نیست. در تاریخ بیهقی و دیگر نثرهای فصیح دری تواتر و استمرار این صیغه با علامت استمراری (می) در آغاز آن افاده می گردید به طور مثال گفته می شد: می رفته است می کرده اند و مانند آن. امروز برخی از نویسندگان آن شیوهٔ پسندیده را باز زنده گردانیده اند: «وی سال ها در این باره قلمفرسایی میکرده است.» روسها از مدتها به این سو زندانیان سیاسی را شکنجه میکرده اند و به اردوگاه های کار اجباری می فرستاده اند.

شیوه های بکاربرد ماضی قریب یا نقلی را در شکل پایان ببینید.



فعل از گذشته آغاز و تا زمان حال ادامه داشته است:

«کریم بازار رفته است»

ماضی بعید

ساخت ماضی بعید: فعل وصفی با فعل معاون بود و شناسه های فاعلی ماضی بعید می سازد:

شنیده بودم	شنیده بودیم
شنیده بودی	شنیده بودید
شنیده بود	شنیده بودند

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم　　چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

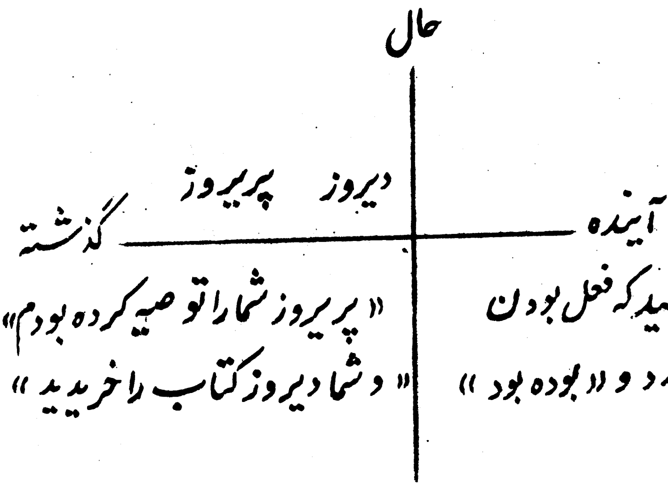
«سعدی»

شیوه های بکاربرد :

۱ - فعل ماضی بعید به تنهایی نمی آید و غالباً فعلی دیگر یعنی ماضی مطلق یا قریب در معنای آن مستتر است و هنگامی به کار میرود که امری یا حالتی نسبت به امر یا حالتی دیگر قبلاً رخ داده یا عارض شده باشد.

به این مثال ها نگاه کنید: «وقتی من رسیدم او مکتوب را فرستاده بود» «سال گذشته خارج رفته بود.» «روس ها از مدتها قبل بر کشور ما چشم طمع دوخته بودند به همین دلیل آن پیمان لعنتی را با «نابغه» های مغز امضا کردند تا بهانه برای اشغال داشته باشند.» «در همان سال پدرش شهید شده بود.» «کتابی را که توصیه کرده بودید خواندم.»

۲ - فعل ماضی بعید گاه برای ابراز ندامت از آنچه در گذشته وقوع یافته یا نیافته نیز به کار می رود مانند: «کاش او را ندیده بودم!» اما در این مورد بکاربرد فعل ماضی استمراری که در جای خود از آن یاد می کنیم تداول بیشتر دارد. ماضی بعید با زمان حال هیچگونه ارتباط ندارد و با آن بکار نمیرود مگر در موقع نقل قول مستقیم یا غیر مستقیم مانند: ا گوید: «بازار رفته بودم.» یا «می گوید که بازار رفته بود.»



یادآوری : ملتفت باشید که فعل بودن
درزبان دری ماضی بعید ندارد و « بوده بود »
هرگز نمی گوییم .

بنابرین درفعل بودن ماضی مطلق و ماضی بعید هردو همان یک شکل را دارد .

ماضی استمراری

ساخت ماضی استمراری : علامهٔ استمرار (می) در آغاز و شناسه های فاعلی در انجام ریشهٔ گذشته می آید و فعل ماضی استمراری را می سازد شخص سوم مفرد شناسه فاعلی ندارد .

می کردم	می کردیم
می کردی	می کردید
می کرد	می کردند

علامهٔ استمرار (می) درشعر دری به صورت (همی) نیز به کار رفته است و درست آن است که علامهٔ استمرار همیشه از فعل جدا نوشته شود .

شیوه های به کار برد ماضی استمراری :

۱ - برای بیان دوام یا استمرار فعل در گذشته مانند :

« از ساعت هشت تا دوازده در اداره کار می کردم . »

۲ - برای بیان عملی که در گذشته شکل عادت را داشته باشد مانند :

« ما در افغانستان هم بسیار چای می نوشیدیم »

۳ - با فعل ماضی مطلق هنگامی که یک عمل دوامدار باشد و یکی نه مانند :

برادرت را دیدم که به سوی اداره می رفت .

گاهی امکان دارد که ماضی استمراری متقدم بر ماضی مطلق بیاید .

پیاله ها را می شستم که یک دانه آن شکست .

۴ - برای بیان آرزو های تحقق نایافته در زمان گذشته و ابراز ندامت از کاری که انجام یافته یا نیافته است مانند :

آنکه دایم هوس سوختن ما میکرد ÷ کاش می آمد و امروز تماشا میکرد

کاش وقت میداشتم (که نداشتم) تا درس میخواندم . (که نخواندم)

۵ - با کلمهٔ (باید) برای بیان امری که مطابق توقع یا مخالف توقع گوینده رخ داده باشد . به طور مثال :

الف : « من کامیاب نشدم . »

ب : چرا نشدی ؟ باید می شدی تو بسیار درس خوانده بودی .

مثال دوم :

الف : « خوشبختانه من کامیاب شدم . »

ب : « باید کامیاب می شدی » آخر تو بسیار درس خوانده بودی . »

درین صورت دوم گاهی در کنار «باید» هم نیز می افزایند و میگویند: «باید هم کامیاب می شدی.»

۶ - برای بیان امری که در گذشته وقوع نیافته است ولی احتمال وقوع آن وجود داشت مانند: «شاید از من دق می شد.»

۷ - برای بیان آرزومندی آینده که امکان تحقق آن نا بر عواملی وجود ندارد.
اگر امروز وقت می داشتم (که ندارم) با هم به تماشای موزیم می رفتیم.
(که نمی توانیم برویم)

ماضی احتمالی

ساخت فعل: فعل وصفی + باش + شناسه های فاعلی بدین ترتیب:

رفته باشم	رفته باشیم
رفته باشی	رفته باشید
رفته باشد	رفته باشند

شیوه های به کار بُرد: این فعل برای بیان امری به کار میرود که گوینده از وقوع یا عدم وقوع آن به احتمال سخن گوید با کلمه های اگر، باید، شاید، خداکند کاش، امید است و مانند استعمال می شود مانند:

الف: «شما این کتاب را خوانده اید؟»

ب: «شاید خوانده باشم ولی به یقین نمی فهمم.»

«اگر آمده باشد اورا می بینیم.»

«باید رفته باشد، زیرا تکت گرفته بود

برای بیان آرزومندی برای احتمال وقوع یا عدم وقوع امری مانند :
کاش آمده باشد وغیره .

تمرینات برای فعل های ماضی

تمرین اول : در نوشته پایان باپنسل زیر فعل های ماضی خط بکشید وانواع آن را معین کنید .

درخالیگاه های پایان فعل های مناسب آنرا بگذارید .

نامه ای به یکی از دوستان گذشته تان که سال ها از شما دور ست بنویسید و درآن از خاطرات گذشته خویش یاد کنید .

مهارت همدیگر خویشتن را در شناخت فعل های ماضی بیازمایید پنج شاگرد داوطلب هرکدام پنج جمله می نویسند و از دیگران میخواهند که نوعیت فعل های ماضی را در آن تعیین کنند .

۵ - دو شاگرد روبروی دیگر شاگردان در بارهٔ موضوعی که اُستاد به ایشان می دهد صحبت میکنند، دیگران به آنان گوش می دهند و فعل های ماضی را از گفتگوی آنان یاد داشت نموده بعداً یاد داشت های خود را باهم مقایسه می کنند .

۶ - مسابقه : یک یک شاگردان پیش روی صف می آیند و شغلی برای پدر خویش یا آنچه را که رفته اند انتخاب می کنند و انتخاب خود را بریک پارچه کاغذ می نویسند و از دیگران میخواهند که پاسخ دُرُست را حدس بزنند .

بدین ترتیب : شاگرد بریک پارچهٔ کوچک کاغذ می نویسد : « پدرم پنج سال پیش نجاری می کرد . » او این کاغذ را سرچپه بروی میز معلم می گذارد و از دیگر شاگردان می پرسد : « پدرم پنج سال پیش چه میکرد ؟ » شاگردان کوشش می کنند که پاسخ دُرُست را حدس بزنند یکی میگوید : « پدرت پنج سال پیش خیاطی میکرد . » گلکاری، مدیریت وغیره شاگردی که دُرُست حدس زد آن پاره کاغذ را می گیرد در اخیر آن که کاغذ پاره های بسیار به دست آورده است برندهٔ مسابقه اعلام می شود .

جدول انواع فعل ماضی

شماره	انوع فعل ماضی	مثال های آن
۱	ماضی مطلق	رفتم / رفتیم / رفتی / رفتید / رفت / رفتند
۲	ماضی قریب یا نقلی	رفته ام / رفته ایم / رفته ای / رفته اید / رفته ست / رفته اند
۳	ماضی بعید	رفته بودم / رفته بودیم / رفته بودی / رفته بودید / رفته بود / رفته بودند
۴	ماضی استمراری	می رفتم / می رفتیم / می رفتی / می رفتید / می رفت / می رفتند
۵	ماضی احتمالی یا التزامی	رفته باشم / رفته باشیم / رفته باشی / رفته باشید / رفته باشد / رفته باشند.

فعل حال

(می) علامت فعل با ریشهٔ حال و شناسه های فاعلی فعل حال را میسازد بدین ترتیب:

می روم	می رویم
می روی	می روید
می رود	می روند

شیوه های به کار برد :

۱ - فعل حال برای بیان ساده و مطلق امری در حال و آینده و برای عملی که در هنگام سخن گفتن ادامه دارد، به کار می رود در زبان دری شکل فعل حال تغییر

نمی خورد ولی قیدهای زمان مناسب نشان میدهد که فعل حال ساده است یا ـ استمراری و یا آینده به این مثال ها توجه کنید ،

۱ - من هر روز مکتب می روم (حال ساده)

۲ - «همین اکنون می آیم» (حال استمراری)

۳ - ما تا صد سال دیگر نیز با روسهای جنگیم » (آینده یقینی و پلان شده)

قیدهای (هر روز ، همین اکنون ، و تا صد سال دیگر) نوعیت فعل حال را نشان میدهد

2 - طوریکه در بالا دیدیم فعل حال با آینده ای که وقوع آن حتمی و پلان شده باشد نیز به کار می رود مانند : «سال آینده لندن می روم.»

3 - بعضاً برای اینکه عمل انجام یافته درگذشته را زنده و مجسم بسازند فعل حال را به جای فعل ماضی به کار می برند که آنرا فعل حال تاریخی می خوانند . بدین مثال دقت کنید «آزادیخواهان افغانستان به زودی درمی یابند که شاه شجاع عروسکی است که در جلو پرده می رقصد ولی فرمانروای واقعی مکناتن است بنابراین تدارک قیام بر ضد انگلیس ها را می بینند ، مکناتن دست و پاچه می شود و می خواهد وزیر محمد اکبرخان را با رشوه تطمیع کند ، وزیر محمد اکبرخان با دیگر غازیان مشوره میکند و به مشوره آنان نزد مکناتن میرود و در آن مجلس مکناتن را می کشد و بدین ترتیب جنگ میان افغانها و ـ انگلیس ها آغاز می شود . »

در این عبارت به دلیل اینکه از حوادث گذشته صحبت می کنیم همه جا به جای فعل حال می توانید ماضی بگذارید ولی نویسنده برای اینکه حوادث گذشته را به طور زنده مجسم کند فعل حال را به جای فعل گذشته به کار گرفته است .

مضارع یا حال التزامی

ساخت فعل: بِ + ریشهٔ حال + شناسه های فاعلی فعل مضارع یا حال التزامی را می سازد بدین ترتیب

بروم	برویم
بروی	بروید
برود	بروند

ملتفت باید بود که با مضارع برخی از افعال (بِ) راکه قبلاً گفته ایم به منظور فرق ریشهٔ فعل از ماضی مطلق دفعل امر به کار می برده اند و برخی آن را به اشتباه (با) تأکید یا حتی زینت نامیده اند حذف میکنند مانند:

کنم کنیم

و دیگر اشخاص آن.

موارد به کار بُرد فعل مضارع:

۱ - برای بیان امری که وقوع آن مشروط به امری دیگر باشد مانند:

«اگر کوشش کنی حتماً کامیاب می شوی.»

اگر باران به کوهستان نبارد ✧ به سالی دجله گردد خشک رودی

۲ - برای امکان و احتمال وقوع امری در حال یا آینده با کلمات ممکن، شاید امکان دارد، احتمال دارد و امثال آن:

«ممکن برادرت امروز از جبهه بیاید.»، «امکان دارد که باران ببارد»

من رشتهٔ محبت تو پاره می کنم ✧ شاید گره خورد به تو نزدیک ترشوم

۳ - برای بیان تعهد و التزام حالا اگر این تعهد التزامی اخلاقی بود فعل (باید) را با فعل مضارع به کار می برند و اگر التزامی اجباری بود (مجبور بودن) یا (ضرور است) را مانند:

«باید با دوستان خود یک رنگ باشی.»، «مجبور استی که به وقت مکتب بیایی»

۴ - برای بیان آرزو در حال یا آینده با کلمه های کاش، امید است، خدا کند دلم می خواهد یا دلم است، امیدوارم و مانند آن «کاش نامه اش امروز برسد»

یاد آوری: در شعر دری آرزو را با کلمه های (بُوَد آیا) نیز بیان می کنند:

بود آیا که در میکده ها بگشایند ☆ گره از کار فروبسته ما بگشاید

۵ - در پرسش و اختیار قبولِ دو امر یا دو چیز مثلاً:

«امروز بروم یا فردا»، «برای تان چای تیار کند یا قهوه.»

۶ - برای کسب اجازه با فقره های (می توانم که) یا (اجازه است که)

«می توانم که قلم تان را بگیرم ؟»، «اجازه است (یا می دهید) که همین اکنون بروم.

۷ - برای بیان مقصود و نتیجهٔ آن، در این شیوه ای به کار برد گوینده امری میکند ونتیجهٔ آن را نیز درصورتی که امرش پذیرفته نشود بیان می دارد یا مقصود خود را از عملی که انجام داده است، افاده میکند به طور مثال:

«احتیاط کن که زیر موتر نشوی»، «بسیار کوشش می کنم که دستور زبان یاد بگیرم.» در مثال دوم یعنی «بسیار کوشش.... فعل مضارع تغیر ناپذیر است ولی زمان فعل اول را تبدیل می کنند و بدین ترتیب مقصود عمل خویش را در گذشته، حال یا آینده افاده می کنند:

«بسیار کوشش کردم که دستور زبان یاد بگیرم»

«بسیار کوشش خواهم کرد که دستور زبان یاد بگیرم»

۸ - با فعل امر (بیا) و (بیایید) هنگامی که گوینده خویشتن را نیز شریک انجام عمل نشان می دهد مانند: «بیا که برویم»، «بیا تا به سخنان او گوش بدهیم»

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشگافیم و طرح نو در اندازیم

یادآوری: در زبان گفتار فعل (ماندن) را به مفهوم (اجازه دادن) با فعل مضارع به کار می برند ولی این شیوه در نگارش چندان معمول نیست:

«مادرم نمی مانه که ده وخت کار بازی کنم» یا «داکتر نمی مانه که دگه سگرت بکشم»

۹ - برای بیان قصد در زمان گذشته، حال یا آینده با فعل معاون (خواستن) که در این صورت نیز فعل مضارع تغیر ناپذیر است مانند:

«می خواهم برای استقبال دوستم میدان هوایی بروم.»

«می خواستم در بارهٔ کارتان معلومات بگیرم.»

«شاگردانم میخواستند در بارهٔ دلایل لشکر کشی روسها بر افغانستان مقاله بنویسند»

فعل های امر و نهی

فعل های امر و نهی مربوط به شخص دوم است و جمع و مفرد دارد. در فعل مفرد بر ریشهٔ حال فعل (بِ) می افزایند و در نهی (مَ) در نگارش و (نَ) در گفتار. جمع آن شناسهٔ

فاعل شخص دوم را اقتضا می کند. بدین ترتیب :

برو   بروید

مرو (نرو)   مروید (نروید)

شیوه های بکاربرد :

۱ - به صورت عموم به انجام عملی امر یا از انجام آن نهی میکند مانند :
« درس بخوان و سخنکوش باش » ، « از خدا بترس ، غافل مشو و با مردم ترک مدارا مکن »
فعل امر را با کلمه های (لطفاً ، خواهش میکنم ، وغیره) برای خواهش به کار می برند.
« لطفاً مرا رهنمایی کنید ! »
فعل های امر (ببخشید ، عفو کنید وغیره) را برای عذر خواهی به کار می برند.
فعل های امر (بفرمایید ، مهربانی کنید) و مانند آن را برای تقدیم یا تقاضا به کار می برند.

فعل آینده احتمالی

ساخت فعل : علامه استمراری (می) را از آغاز فعل خواهم می اندازند و ریشه ماضی فعل اصلی را با آن جمع می کنند.

خواهم رفت   خواهیم رفت

خواهی رفت   خواهید رفت

خواهد رفت   خواهند رفت

یادآوری : در زبان گفتار فعل خواهد را به صورت (خات) تلفظ می کنند و

شناسه های فاعلی را با (رفت) می آرند و می گویند :

خات رفتم　　　　خات رفتیم

وغیره .

فعل آینده احتمالی از وقوع احتمالی امری در آینده صحبت می کند. مقایسه کنید :
«سال آینده لندن خواهم رفت » (گوینده قصد دارد ولی قصد او احتمالی است)

جدول فعل های حال و آینده

۱	فعل حال ساده	از وقوع یا عدم وقوع مطلق امری در حال و آینده خبر میدهد و با قیدهای هر روز، همیشه، گاه گاه، وغیره به کار می رود مانند «هر روز مکتب میروم»
۲	فعل حال استمراری	دوام فعل را در زمان حال نشان میدهد و با قیدهای حالا، همین حالا، هماکنون/همین اکنون به کار میرود مانند: همین حالا می روم ...*
۳	فعل مضارع	برای منظورهای مختلف به کار می رود. «باید بروم»، «شاید بروم» کاش بروم وغیره
۴	فعل آینده محقق الوقوع	فعل حال را با قیدهای زمان آینده به کار می برند وقوع یا عدم وقوع امر را به تحقیق، افاده می کنند: «هفته آینده باهم کشمیر می رویم»
۵	فعل حال تاریخی	برای تجسم زنده رویدادهای تاریخی فعل حال را به جای فعل ماضی به کار می برند .
۶	فعل آینده محتمل الوقوع	از وقوع یا عدم وقوع امری در آینده به احتمال خبر میدهد . ان شاء الله سال آینده لندن خواهم رفت .

چگونه فعل لازم را متعدی و متعدی را سببی یا علّی می سازیم :

برخی از فعل های لازمی را میتوان متعدی ساخت و اگر متعدی آن ضرورت افتد فعل دیگر به جای آن به کار می برند به طور مثال : « او بازار رفت . » لازمی است و متعدی آن : « من او را فرستادم . » یا « من او را روان کردم » می شود ولی برخی فعل های لازم را بدین ترتیب متعدی می سازند که ریشهٔ حال فعل را می گیرند و بر آن پسوند (اندن) یا (انیدن) را می افزایند بدین ترتیب

دویدن	دواندن	نشستن
شنیدن	شنواندن	نشانیدن
رسیدن	رساندن	نشاندن
گردیدن	گردانیدن	

برخی از افعال متعدی است ولی با همین شیوه آنرا علّی یا سببی می سازند مانند :

فهمیدن	فهماندن	کشیدن	کشاندن
پوشیدن	پوشاندن	چشیدن	چشاندن
خوردن	خوراندن		
نوشیدن	نوشاندن		

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ✤ تا ساغرت پُر است بنوشان و نوش کن

« حافظ »

پاورقی از صفحهٔ گذشته ✱ فعل حال جاری یا استمراری را در زبان دری به شیوه های دیگر نیز افاده می نمایند به طور مثال « او در حال رفتن است » ، « او همین حالا روان است » در زبان گفتار می گویند : « سر نان خوردن نشسته » و مانند آن

برخی دیگر از افعال هم لازمی است وهم متعدی که آنرا دو رویه یا ذو وجهین می خوانند ونویسندگان بلیغ عین فعل را به هردو شکل یعنی لازم ومتعدی به کار می بردند مانند :

پیاله شکست — پیاله را شکست

لاکن در زبان گفتار این فعل ها را نیز با (اندن) یا (انیدن) متعدی ساخته اند

مثلاً : سوختن سوختاندن (سوزانیدن)

شکستن شکستاندن

ومی بینیم که درمورد این افعال برخلاف قاعدهٔ معمول ریشهٔ ماضی را باپسوند — (اندن) به کار برده اند .

معلوم رامجهول ساختن

فعل هنگامی معلوم است که ما از عملی که فاعل انجام داده است خبردهیم وفاعل درآن معلوم باشد ومجهول هنگامی است که از عمل انجام یافته صحبت کنیم وفاعل یا اصلاً معلوم نباشد ویادر درجه دوم اهمیت قرار داشته باشد .

احمد این مکتوب را نوشت (معلوم)

مکتوب همین حالا نوشته شد (مجهول)

یا : مکتوب همین حالا به وسیلهٔ احمد نوشته شد (مجهول)

درزبان دری دوگونه فعل داریم بسیط ومرکب در افعال بسیط فعل وصفی را با فعل — معاون (شدن) می آرند وفعل (شدن) صرف می شود :

گفتن گفته شدن : این طور نیز گفته می شود .

شنیدن شنیده شدن : صدای امریکا درپشاور خوب شنیده نمی شود .

پوشیدن   پوشیده شدن: در تابستان گرم پشاور جز پیراهن و تنبان
چیزی پوشیده نمی شود

یادآوری: تنها فعل های متعدی حالت مجهول گرفته می توانند نه فعل های لازم. بنابرین از رفتن رفته شدن واز آمدن آمده شدن نمی توان ساخت فعل های که در این شعر صائب آمده همه لازمی است:

دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن و مردن
به قدر هر سکون راحت بود بنگر مراتب را

از برخی از این فعل ها با پسوند (اندن) یا (انیدن) حالت علّی یا سببی می سازند ولی آن حالت به هیچ وجه متعدی نیست به طور مثال از دویدن، دوانیدن از نشستن، نشاندن و از خفتن یا خوابیدن خواباندن می سازند.

اسم ها وصفت های که از فعل ساخته می شود و چگونگی ساخت آن

برخی از دانشمندان گفته اند که زبان دری از نظر خصوصیت ترکیب کلمات، مشابهتی نزدیک به زبان اسپرانتو دارد (۱) و این گفته ای است به جا.

---

(۱) اسپرانتو زبانی که داکتر زامنهوف زبان شناس معروف آنرا پایه گذاشت تا در روابط بین المللی جای زبان دوم را بگیرد. امروزه نشرات فراوان به زبان اسپرانتو وجود دارد جمعاً شانزده قاعده دارد که با صرف اندک وقت آموخته می شود و به صورت وسیع از ترکیبات و پسوند ها و پیشوند ها استفاده میکند.

درزبان دری اکثریت فعل ها از طریق ترکیب فعل اصلی با یکی از حروف اضافت قید، یا مصدر یا اسم مأخوذ از زبان عربی فعل ترکیبی می سازد. در جدول پایان برخی از فعل های ترکیبی را با چار مصدر بودن، آمدن، کردن و داشتن ذکر میکنیم و آنگاه به سراغ اسم ها و صفت های مشتق از فعل می رویم

آمدن	داشتن	کردن	بودن
خوش آمدن	خوش داشتن	خوش کردن	خوش بودن
بد آمدن	برداشتن	جاروب کردن	دق بودن
برآمدن	بازداشتن	صافی کردن	کاربودن
درآمدن	کارداشتن	خلاص کردن	بخیل بودن
فراز آمدن	نیاز داشتن	تیار کردن	بیکاره بودن
کوتاه آمدن	علاقه داشتن	انتخاب کردن	
کم آمدن			

اسم وصفت ها عموماً از ریشهٔ حال یا ریشهٔ ماضی فعل با پیشوند ها یا پسوند ها ساخته می شود. این پیشوند ها و پسوند می تواند قید اضافت و یا حرفاً پیشوند و پسوند بدون کدام معنای مستقل باشد اسم های که از ریشهٔ ماضی ساخته می شود بدین ترتیب:

۱ - ریشهٔ ماضی + ار

از گفت: گفتار، از رفت: رفتار از کرد، کردار از جست: جستار از برخورد: برخوردار وغیره که به صورت صفت نیز به کار می رود

۲ - بعضاً دو ریشهٔ ماضی از دو فعل مختلف با واو عطف اسم می سازد

رفت وآمد / خورد و بُرد / داد و گرفت / گفت و شنید / زد و خورد / برد و باخت

۳ - بعضاً ریشهٔ حال و ماضی همان یک فعل باهم می آید و تشکیل اسم می دهد :
گیروگرفت / بندوبست / گشت وگذار وغیره .

۴ - مصدر عربی با فعل وصفی دری اسم می سازد مانند
تحصیل کرده / تعلیم یافته

یادآوری : گاهی بخش اول این گونه کلمات ترکیبی نیز کلمهٔ دری می باشد وغالباً صفت می سازد مانند :
کارآزموده / کارکشته / بربادرفته / بادآورده / ستمدیده / نمک پرورده

۵ - بعضاً قید به شکل پیشوند برسر فعل وصفی می آید و صفت می سازد مانند :
پسمانده / پیشرفته / پس خورده / برآمده / دررفته / سرخورده / وغیره .

۶ - قید با ریشهٔ ماضی فعل اسم یا صفت می سازد .
پیشنهاد / پیشرفت / پیشامد / درآمد / ومانند آن

2 - اسم ها وصفت های که ریشهٔ حال فعل ساخته میشود .

۱ - ریشهٔ حال + اک مانند: خوراک / پوشاک / سوزاک

۲ - ریشهٔ حال + ا صفت می سازد مانند : دانا / بینا / شنوا / گویا روا وغیره

۳ - ریشهٔ حال + ان صفت حالیه می سازد مانند : خندان / گریان / روان دوان / کنان / زنان وغیره

۴ - ریشهٔ حال + ش اسم می سازد مانند دانش / کوشش / روش پیمایش / آسایش / آرامش / وامثال آن .

۵ - ریشهٔ حال + نده صفت یا اسم فاعل می سازد مانند :

نویسنده / شنونده / گوینده / بیننده وغیره

یادآوری: این کلمات نظر به موقعیت خویش در جمله می تواند اسم یا صفت باشد چنانکه اگر بگوییم: «نویسندهٔ این کتاب کیست؟» منظور ما شخصی است که کتاب را نوشته و بنابراین اسم است یا اگر بگوییم: «نویسندهٔ توانا این طور می نویسد.» (نویسنده) اسم و (توانا) صفت آن است اما اگر بگوییم:

«استاد خلیلی شاعر و نویسنده بود.» در این صورت شاعر و نویسنده هر دو صفتِ استاد خلیلی می شود.

۲ - اسم یا صفت + ریشهٔ حال فعل مانند دلاویز / رنگریز / بدآموز وغیره

یادآوری: در زبان دری نام اکثر پیشه وران به همین قاعده ساخته می شود مثلاً با (فروش) ماهی فروش / کتاب فروش / دوافروش / عمده فروش / پرچون فروش گل فروش

با ساز: دواساز / چاقوساز / دندان ساز

با دوز: پوستین دوز / پالان دوز / وغیره

با باف: قالین باف / بوریا باف / وغیره

با شکن: سنگ شکن / چوب شکن / وغیره

برخی از این مرکبات اسم و برخی صفت است به طور مثال دندان شکن و کمرشکن به طور صفت به کار می رود: جوابِ دندان شکن و کار کمرشکن.

تمرینات

۱ - خودتان از اسم و ریشهٔ فعل های که در اینجا نیامده است اسم های دیگر

بسازید و در کتابچه های تان بنویسید .

۲ - در نوشتهٔ پایان زیر کلمه های که از ریشهٔ فعل ساخته شده است خط بکشید و نوعیت صیغه های فعل را تعین کنید .

افغانستان کشوری بود که مردمش پیش از کودتای ثور در صلح و آرامی زندگی میکردند اما روس ها آمدند و آسایش و آرامش مردم را ربودند . روس ها فکر می کردند که مردم افغانستان در اثر استبداد خون آلود اجین به زانو افتاده اند و توان مقاومت را از دست داده اند ولی چه اشتباه بزرگ ! مردم برخاستند و سلاح برداشتند تا از دین و آیین و موجودیت ملی خویش دفاع نمایند . آنان به روس ها نشان دادند که این آشیانهٔ عقابان همچنان تسخیر ناپذیر مانده است و ستمگری های اجین نتوانسته است درخت تناور هویت اسلامی کشور را از پا بیفگند سربازان دلیر توحید به لشکرکشان سرخ فهماندند که سرزمین زنجیرشکنان بازدان مردم زنجیر خفت بندگی هرگز آشنایی ندارد و برای شان گفتند که :

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

۳ - شما خود دوستی دارید که از شاهراه توحید و هدایت بیراهه رفته و به دامن چیزهای نشه آور پناه برده است . نامه ای برایش بنویسید که عواطفش را بیدار کند و او را از راهی که رفته است باز گرداند . در نوشتهٔ خود از ترکیبات مأخوذ از فعل کار بگیرید .

۴ - دولت دست نشاندهٔ روس ها در کابل اعلامیه ای صادر و در آن از مردم تقاضا کرده است که به گفتهٔ آنان « به آغوش میهن » باز گردند .

شما پاسخی دندان شکن و منطقی به یاوه گویان کابل بدهید و بگویید که برای چه زندگی مهاجرت را ترجیح داده اید.

اسم و ضمیر

اسم کلمه ای است که با آن اشخاص، اشیا، جای ها، کارها و بخش های از زمان را مینامیم و ضمیر در واقع جانشین اسم است که ما را از تکرار پیهم آن اسم در جمله بی نیاز می سازد.

به طور مثال کلمهٔ (کریم) نام مردی است و اگر در جملهٔ بخواهیم از تکرار کلمهٔ (کریم) خودداری کنیم به جایش (او) می گذاریم.

کریم بازار رفت. او همین حالا با برادرش رفت.

مرجع ضمیر اسم است و ضرور است که اسم کم از کم یک بار قبل از ضمیر خود ذکر شده باشد در غیر آن ضمیر بدون مرجع در نتیجه مبهم می ماند بنا برین اگر قبلاً اسم در جمله ذکر نشود ضمیر را هم نمی شناسیم ضمیر های من / ما / و بعضاً تو و شما مرجع کار ندارد چون مرجع شان معلوم است.

انواع اسم

اسم از دیدگاه تعمیم و تخصیص یا عام است و یا خاص. اسم عام در برگیر همه افراد همنوع و همجنس خود می شود بطور مثال کلمه (پسر)، (دختر) که شامل تمام افراد نوع خود می شود اسم خاص تنها یک فرد از افراد خود را شامل می شود مانند (ابن سینا) که در برگیر همان یک فیلسوف نامور است.

اگر در بارهٔ اسم عام حکم کلی شده باشد آن اسم عام را اسم جنس نیز

خوانده اند که غیر ضروری است زیرا نظر به موقعیت اسم در جمله است که میتوان مفهوم آنرا دریافت به طور مثال کلمهٔ «پسر» که به تنهایی اسم عام است در جملهٔ (پسر کریم آمد) اسم خاص می شود زیرا که در برگیر یک فرد از افراد همنوع خویش می شود و (دنیا) که اسم خاص است در ترکیبات نظیر دنیای کودکان، دنیای مادی، دنیای آینده وغیره به اسم عام تبدیل می شود. از سوی دیگر اسم خاص را نیز به اسم (علم) و (غیر علم) تقسیم کرده اند که این تقسیم هم منطقی نیست.

برخی دستور نویسان کلمه های رخش / کابل / و مانند آن را اسم (علم) گرفته اند که فقط بر یک فرد یا مکان مخصوص دلالت می کند و دیگر اسم های خاص مانند احمد، محمود وغیره را که مدلول های متعدد دارد (غیر علم) نامیده اند گویا در این مورد اسم را نظر به موقعیت آن در جمله در نظر گرفته اند بدین معنی که وقتی گفته شود (احمد آمد) گوینده یک فرد خاص را در نظر دارد نه تمام کسانی را که (احمد) نامیده می شوند

گاهی اسم خاص را جمع می بندند و از آن افراد همنوعش را اراده میکنند و آنرا اسم نوع میخوانند: محموها و ابن سیناها

«کشور ما در دامان خود محموها و ابن سیناها پرورده است»، منظور گوینده ازین جمله (دلاوران) و (دانشمندان) است یعنی (محمود) و (ابن سینا) که اسم های خاص بودند صورت جمع به خود گرفته اند تا افراد هم نوع خود را در بر بگیرند.

گاهی برای تشخیص اسم خاص از اسم عام کمک می گیریم مانند: محمود غزنوی، محمود هوتک، الکساندر دومای پدر / الکساندر دومای پسر و مانند آن:

اسم جامد و مشتق

اسم های مشتق از فعل را که در بخش فعل دیدیم به دلیل اشتقاق از فعل مشتق می خوانند و اسم های را که ارتباطی به فعل ندارند جامد می خوانند پس بدین حساب دانش مشتق و میز جامد است

اسم ذات و معنیٰ

وقتی که یک اسم را بشنوید و آن اسم بدون کدام واسطه به صورت مستقل در ذهن شما تجسم کند اسم ذات است و اگر این تجسم به طور مستقل نبود و تابع تجسم یک اسم دیگر بود آن را اسم معنیٰ می خوانند بنابرین قلم، کاغذ، میز، چوکی و امثال آن اسم ذات و آزادگی هوش، رنگ، مروت و امثال آن اسم معنیٰ است. این قاعده پنج استثنا دارد :

۱ـ اسم های خدا (چون اسم های خاص است) همه اسم ذات استند نه اسم معنیٰ

۲ ـ اسم های زمان مانند شب، روز، ماه، سال و غیره اسم ذات است
(اگرچه برخی از دستور نویسان آن را اسم معنیٰ می دانند)

۳ ـ اسم های که در آن مفهوم مکان باشد مانند آسمان، فضا و محوطه اسم ذات است

۴ ـ اسم های عوامل و موجودات نامرئی طبیعت مانند آکسیجن، هوا و مانند آن اسم ذات است.

۵ ـ اسم های مربوط به دنیای دیگر و ماوراء الطبیعت مانند بهشت، دوزخ اعراف و امثال آن اسم ذات است.

یاد آوری : گاهی ممکن است عین اسم نظر به موقعیت خود در جمله اسم ذات یا اسم معنیٰ باشد به طور مثال اگر بگوییم « برای کباب دل گوسفند خریدم » دل اسم ذات است اما در این شعر :

از سینه دلم گم شده تهمت به کی بندم
غیر از تو در این خانه کسی راه ندارد

آشکار است که منظور شاعر معنای واقعی دل نیست بلکه آنرا به مفهوم (صبر ، قرار و آرام) به کار برده است که اسم معنی است .

اسم ساده و مرکب

اسم از دیدگاه اجزای خویش یا ساده است یا مرکب . اسم ساده اسمی است که برای مفهوم خود وضع گردیده است و آنرا نمیتوان تقسیم کرد مانند مرغ ، میز ، چوکی و مانند آن اما اسم مرکب اسمی است که از ریشهٔ فعل با پسوند یا پیشوند ، دو اسم وغیره ترکیب شده باشد مانند :

گلخانه ، مهمانخانه ، کاروانسرای وغیره .

اقسام اسم های مرکب :

۱- از مضاف و مضاف الیه مانند دردسر ، پشت پا و مانند آن :

ترا صندل به سر دیدم مرا آتش به جان افتاد
شنیدم دردِ سر داری نصیب دشمنانت باد

پشتِ پا زن تخت کیکاوس را
سر بده از کف مده ناموس را

۲ - از مضاف و مضاف الیه با حذف کسرهٔ اضافت مانند گلنار / خاله خشو و امثال آن .

۳ - از مضاف و مضاف الیه با قلب اضافه : شفاخانه / کتابخانه / سپهسالار آهوبره و مانند آن .

۴ - مشبه به و مشبه (اضافهٔ تشبیهی مقلوب) پیلتن / شبرنگ / گلگون (این نوع ترکیب غالباً به شکل صفت به کار می رود .)

۵ - وصف و موصوف ، چون مار ماهی (ماهی مار مانند) سگ ماهی (ماهی مانند سگ) شترمرغ (مرغ مانند شتر) وغیره

۶ - معطوف و معطوف الیه : مرز و بوم / آب و هوا / خور و خواب

خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت
حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت
"سعدی"

اسم های را که از ریشهٔ فعل ساخته میشود و در بخش فعل از آن یاد کردیم میتوان براین مجموعه افزود غیر از این ها اسم های مکان ترکیبی نیز وجود دارد که ما در بحث اسم از آن یاد می کنیم . چند اسم محدود با هم وزن های بی معنای خود می آید که آنرا اتباع می نامند مانند : چرند و پرند / کژ و مژ که امروز آنرا کج و وج می گوییم

مفرد و جمع و اسم مفرد شکلی

اسم از دیدگاه افراد و جمع به سه دسته تقسیم میشود

۱ - اسم مفرد : دربرگیر یک فرد از افراد خود است یعنی نه علامت جمع

دارد و نه از نظر معنی به بیش از یک فرد اطلاق میشود مانند سرباز / بچه / دختر وغیره

۲ - اسم جمع که علامت جمع قبول میکند و شکل و مفهوم آن در برگیر بیش از یک فرد می باشد مانند سربازان / دختران / و مانند آن .

۳ - اسم مفرد شکلی ؛ شکل کلمه مفرد است و هیچگونه علامهٔ جمع ندارد اما اسم در مفهوم خود بر بیش از یک فرد اطلاق میشود برای اسم مفرد شکلی اصطلاح اسم جمع را نیز پذیرفته اند اما چون جمع هم همان اسم جمع است بنابراین نگارنده در این جا اصطلاح (مفرد شکلی) را که رساتر به مقصود می باشد برگزیده است . قاعده اینست که اسم مفرد شکلی را نمیتوانیم به یک فرد از افراد آن اطلاق نماییم به طور مثال نمیتوانیم یک سرباز را لشکر و یک گوسفند را رمه بخوانیم . اسم های مفرد شکلی عبارت است از سپاه / لشکر / رمه / گله مردم / اجتماع و مانندِ آن .

یادآوری : کلمهٔ (مردم) در نثر و شعر قدیمی به مفهوم (انسان - آدم) به کار میرفت و بنابراین مفرد بود ولی امروز به مفرد شکلی تبدیل گردیده است مانند .

سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد

یا ابدان که مردم مدنی بالطبع است - (اخلاق ناصری)

علایم جمع و جمع های
مستعمل عربی در زبان دری

در زبان دری دو علامهٔ اساسی جمع وجود دارد (ها) و (ان) در زبان گفتار تنها (ا) به شکل (ا) به کار می رود به طور مثال گفته میشود : مردا / زنا / درختا و غیره اما

در نوشته (ان) علامهٔ جمع جانداران و برخی از گیاهان است و (ها) علامهٔ جمع چیزهای بی جان. این دو علامه امروز سخت به هم آمیخته است و بیشتر تابع خوش آهنگی و بد آهنگی کلمه است و از سوی دیگر چون شعر دری دارای وزن عروضی است شاعران به اقتضای وزن شعر هر کدام از این کلمه ها را آن طور که در وزن شعر خلل ایجاد نکند به کار برده اند و بنابراین امروز جز خوش آهنگی یا بد آهنگی کلمهٔ جمع دیگر هیچ قاعدهٔ روشن دستوری نداریم که بدان استناد کنیم. برخی از دستور نویسان می گویند که جمع جانداران و اعضای جفت بدن (ان) است و جمع بی جانها (ها). اما مشکل این جاست که بسیاری جانداران را به (ها) جمع می بندیم و بی جانها را به (ان) به طور مثال در جمع (خانم) خانم ها و در جمع بچه (بچه ها) میگوییم و (خانمان) و (بچگان) اصلاً تداول ندارد. (بچگان در ترکیب تداول دارد.) در مورد اعضای جفت بدن نیز باید گفت که (دستان) / (چشمان / زانوان / به کار می بریم ولی (پایان) بغلان شانگان / گوشان / آرنجان / و مانند آن سخت کراهت سمع دارد و هرگز متداول نگردیده است به همین دلیل برخی از کلمه های دری را که (ان) و (ها) هر دو در آن کراهت سمع ایجاد می کند به (ات) جمع بسته اند و به جای (ده ها) که به خاطر دو (ه) پیهم در تلفظ ثقالت ایجاد می کند و به جای (دهّان) که بدتر از آن است تلفظ سادهٔ (دهات) را برگزیده اند و کاری سخت معقول کرده اند. در مورد کوهستانات نیز حال بر همین منوال است.

ناگفته پیداست که در مورد به کار برد این علایم ذوق سلیم و فصاحت بیشتر نقش داشته است تا صرفاً قواعد دستوری.

نشانهٔ جمع (ان) با کلمه های مختوم به صایت های (ا) و (و) را با (یان) و کلمه

های مختوم به ﻫایت (ه) را به (گان) جمع بسته اند و برخی ابراز عقیده کرده اند که این کلمه ها در اصل اوستایی خود در اخیر (ی) و (ک) داشته اند مانند بدخویان نکورویان / دانایان / وزندگان / بندگان / خفتگان و همچنان اسم های مأخوذ ازاین کلمات مانند زندگی / بندگی[1] / وغیره.

غیر از نشانهٔ (ها) و (ان) با شکل های تغییر یافتهٔ آن (یان) و (گان) جمع های - عربی نیز در زبان دری به کار می رود که دستور نویس ناگزیر است بدان بپردازد.

در زبان عربی سه گونه جمع را میتوان یافت:

الف: جمع مذکر سالم که علامهٔ آن (ین - ون) است مانند معلمین / محصلین مهندسین وغیره یا جغرافیون / مادیون / وغیره. امروز این علامهٔ جمع آهسته آهسته از زبان دری بیرون می رود و نویسندگان بلیغ این گونه کلمه ها را با علامهٔ جمع دری (ان) جمع می بندند و می نویسند: معلمان / محصلان / مهندسان / جغرافیه دانان / مادّیان (یا طرفداران اصالت ماده) و امثال آن.

ب: جمع مؤنث سالم که علامهٔ آن (ات) است. نشانهٔ تأنیث را از آخر اسم حذف نموده علامهٔ (ات) را بر آن می افزایند مانند معلمه / معلمات / محصله محصلات و مانند آن

---

(۱) امروز برخی از نویسندگان جوان این کلمه ها را بدین ترتیب می نویسند زنده گان بنده گان / زنده گی و بنده گی و استدلال می کنند که چون ﻫایت (ه) در اخیر این کلمات تلفظ می شود بنابراین باید نوشته شود. این بدعت را نخستین بار دوتن از اُستادان پوهنځی ادبیات اساس گذاشتند. چون برخی از دستور نویسان می پنداشتند که ﻫایت

روش زبان عربی این است که کلمه های مختوم به تای تانیث را که زیر جمع مؤنث سالم بیاید با (ات) جمع می بندند گرچه آن کلمات واقعاً مونث نباشند مونث لفظی شناخته می شوند مانند کلمه / کلمات / شجره / شجرات ولی کلمه های ملة / نافلة / قُلة / اُمة / بطور استثنایی جمع مکسر دارد و در جمع به ملل / نوافل / قلل / وامم تبدیل می شود.

غیر از این عربها کلمه های چار حرفی وبیش از آن را به (ات) جمع می بندند مانند: احتیاجات وغیره. در زبان دری در جمع بستن مؤنث های حقیقی چون معلمات ومحصلات ما به این نشانهٔ جمع نیاز داریم وناگزیر آنرا به کار می بریم، بگذریم از این که برخی نویسندگان اصرار دارند که به جای (معلمه) (خانم معلم) بنویسیم چون این جمع ها نه کراهت در سمع ایجاد می کند و نه مشکلی در تلفظ، و این نشانه با برخی کلمات دیگر نیز مانند احتیاجات / انتخابات / وغیره سخت مقبول افتاده وبیرون راندن آن از زبان دری حکم باز گرفتن تذکرهٔ تابعیت از کسی را دارد که روزگاری خارجی بوده

بقیهٔ پاورقی: (ه) در این کلمه ها به (گ) بدل می شود آن دو استاد نیز پایهٔ استدلال خود را بر تلفظ این کلمه ها گذاشتند وگفتند چون صایت (ه) در تلفظ می آید وبه (گ) بدل نشده است پس باید نوشته شود ولی آنچه را آنان از یاد بردند این حقیقت بود که در الفبای دری هیچ علامهٔ برای شکل میانی صایت (ه) وجود ندارد به جز فتحه که آن هم محذوف است واگر تلفظ را اساس بگیریم باید در تمام موارد دیگر نیز آنرا بنویسیم در نتیجهٔ کلمهٔ (دارد) و (می بر دارد) را نیز باید به این دو شکل نوشت: داره د (dArad) / می به ر داره د (mEbardArad) و می بینیم که در این صورت کار املای زبان دری به افتضاح می کشد آری در کلمه های زندگان و بندگان نیز صایت (ه) از شکل آخری به شکل میانی تبدیل و در نتیجه حذف میشود

ولی سال ها در کشور ما زیسته و هویت افغانی یافته است .

ج : جمع مکسر که قاعده های شناخته شده ندارد ولی سه تغییر اساسی را در بنای مفرد کلمه می توان باز شناخت :

۱ - تغییر در حرکات یا تغییر نهایت های کلمه مانند جمع اَسَد (asad) که اُسُد (usud) می شود .

۲ - حذف یک یا چند حرف کلمه مانند جمع صورت صُوَر می شود .

۳ - افزایش یک یا چند حرف بر کلمه مانند جمع نَفس که اَنفُس و جمع رَجُل که رجال می شود . مشهور ترین وزن ها در پایان آورده می شود :

الف - جمع فِعْل و فَعَل که اَفعال می شود :

شخص : اشخاص / جسم : اجسام / قَمَر : اَقمار / شجر : اشجار / و مانند آن

ب - جمع مفعَل و مَفعِل و مَفعَلَه و مفاعِل می شود مانند : مکتب ، مکاتب / مسجد / مساجد / مدرسه : مدارس / مرتبه : مراتب / مَقبره : مقابر وغیره

ج - جمع فاعِل و فعیل که فُعَلا می شود مانند : شاعر : شُعَرا / عالم : عُلَما / فاضل فُضَلا / سفیر : سُفَرا / وزیر : وزرا / امیر : اُمَرا وغیره

د - جمع فاعَل ، فاعِل ، فوعَل فاعِلَه و فَعْل که فواعل می شود مانند : عالَم : عوالِم - عامِل : عوامِل / کوکب : کواکب / قافله : قوافِل / فاصله : فواصِل / امر : اوامر وغیره

هـ - جمع فِعال ، فعیل ، فعول ، فَعَل که فُعُل می شود مانند کِتاب : کُتُب / طریق طُرُق / مدینه : مُدُن / رسول : رُسُل / سقف : سُقُف .

و - جمع فِعلَة و فَعْلَه که فِعَل می شود مانند حِکمت : حِکَم / خیمه : خیم .

ز - جمع فَعْل ، فَعْل فعل ، فَعَل ، فَعیل و فَعْلَه که فِعال می شود مانند کلب : کلاب

ریح : ریاح / رَجُل : رجال / جَبَل : جبال / رَقبه : رِقاب / کریم : کرام قلعه : قِلاع وغیره .

ح – فاعل که جمع آن فُعّال می شود مانند حاکم : حکّام / عامل : عُمّال / حاجی حُجّاج

ط – فعال، فِعال، فعیل که جمع آن اَفعِله می شود مانند طعام : اطعمه / سلاح : اسلحه دلیل : اَدِلّه / تراب : اَترِبه وغیره .

ی – فَعیله، مَفعَله و فِعاله که جمع آن فعائل می شود لاکن توجه باید داشت که همزهٔ فعائل در زبان دری به (ی) بدل گردیده است مانند جزیره : جزایر / رساله : رسایل / مسأله : مسایل وغیره .

جمعاً بیش از سی وزن مختلف برای جمع های عربی وجود دارد که نگارنده اوزان مورد به کاربرد در زبان دری را برگزیده است باقی یا اُصولاً در زبان ما متداول نیست و یا بکاربرد آن نشانه ای از تکلف است .

مطابقت فاعل با فعل آن

۱ – اسم های مفرد جاندار : هرگاه اسم مفرد به جای فاعل بنشیند فعل آن نیز مفرد می آید مانند : احمد جبهه رفت . کریم از جبهه بازگشت . ولی اگر نویسنده به مفرد مخاطب و مفرد غایب قصد ادای احترام داشته باشد یا با زبان رسمی سخن بگوید با فاعل مفرد فعل جمع می آرد مانند : « شما چه وقت آمدید ؟ » یا « حضرت پیغمبر (ص) فرمودند که علم را طلب کنید اگر چه در چین باشد . »

۲ – اسم های مفرد شکلی : با مفرد های شکلی اگر گوینده آن را چون تنِ واحد در

نظر گیرد فعل مفرد به کار می برد و اگر به صورت افراد جداگانه باشند فعل جمع مانند:

رعیت نشاید زبیداد کشت ٭ که مر سلطنت را پناهند و پشت

«سعدی»

در شعر بالا شاعر رعیت را به صورت افراد جداگانه در نظر داشته میگوید که یکایک افراد رعیت پشت و پناه سلطنت استند و بنابرین فعل را جمع آورده است.

گریزد رعیت ز بیدادگر ٭ کند نام زشتش به گیتی سمر

«سعدی»

در این جا تمام رعیت مانند تن واحد از بیداد می گریزد و نام زشت بیدادگر را در جهان افسانه می سازد بنابراین شاعر فعل های (گریزد) و (کند) را مفرد آورده است. کلمهٔ مردم در دو شعر پایان نیز به همین اساس آمده است:

همان به که امروز مردم خورند ٭ که فردا پس از من به غارت برند

«سعدی»

یعنی امروز بهتر است آنچه را که دارم یکایک مردم با من بخورند نه اینکه فردا وقتی که من نیستم آن را به غارت برند. چون یکایک افراد مردم را در نظر داشته فعل های (بخورند) و برند را جمع آورده است

ملامت گوی عشق را چه گوید مردم دانا

که حال غرقه در دریا نداند خفته بر ساحل

«سعدی»

در این جا مردم دانا به طور کل مطرح است و بنابراین فعل (چه گوید) مفرد آمده است

سپاه از برکوه گشتند باز

شده مانده از رزم و راه دراز

«فردوسی»

شاعر یکایک افراد سپاه را که از کوه بازگشته اند در نظر دارد .

یادآوری : این نکته شایستهٔ یادآوری است که (شده) در مصرع دوم (فعل وصفی) است و همیشه مفرد می باشد و تابع فاعل نیست یعنی اگر بگوییم : « یک سپاه مانده شده از کوه برگشت » یا « یکایک سپاهیان مانده برگشتند » فعل وصفی (شده) در هر دو حالت مفرد می ماند .

سپاه اندر آمد به گرد سپاه
یکی بانگ برخاست از رزمگاه

« فردوسی »

باز هم در این جا (سپاه) به صورت تنِ واحد در نظر است یعنی تمام سپاه با هم آمد. ملتفت باید بود که برخی مفردهای شکلی همیشه چون تن واحد جلوه می کند و ناممکن است آنرا به افراد آن تقسیم کنیم بنا براین فعل با این گونه مفردهای شکلی همیشه به صورت مفرد می آید مانند :

در بیابان همچو چوب نیم سوز
کاروان رفت و تو در خوابی هنوز

« اقبال »

هم جرس جنبید هم در جنبش آمد کاروان
کوچ کن زین خیلخانه سوی دار الملک جان.

« نظامی »

زانکه از بانگ و علالای سگان
هیچ واگردد ز راهی کاروان ؟

« مولانا »

این قافلهٔ عمر عجب می گذرد   دریاب دمی که از طرب می گذرد

«خیام»

در شعرهای بالا کلمه های (کاروان) (و قافله) را نمیتوان با یکایک افراد آن در نظر گرفت زیرا فردی از کاروان یا قافله نمیتواند مفاهیم کلی خویش را افاده کند.

یاد آوری: با کلمه های گروهی، (طایفه ای)، (فرقه ای)، (خلق)، (جماعت) (جمعی) چون برخی افراد از یک مجموعهٔ کل استند فعل همیشه جمع می آید مانند:

طایفه ای از دزدان بر کوهی مقام کرده بودند یا

بزرگش نخوانند اهل خرد   که نام بزرگان به زشتی برد

۳ — اسم های بی جان: در حالت عادی فعل با فاعل های بی جان مفرد می آید و جمع بستن آن مطابق روش زبان دری نیست. (درخت برگ و بار آورد) و (درختان برگ و بار آورد) اما اگر پای تشخیص و انطاق در میان باشد و برای چیز های بی جان صفتی از جاندار بدهیم در این صورت وقتی فاعل جمع باشد فعل نیز با آن مطابقت می کند و جمع می آید. به این مثال ها دقت کنید.

در کشور کوهستانی افغانستان آبشار ها فراوان است. (استند درست نیست) (حتی آبشاران نیز بر آن چه در این کشور می گذرد گریه سر داده اند) (داده است درست نیست) روس ها درختان کشور ما را از پا انداختند زیرا در این جا درختان نیز با آنان می جنگیدند.

اسم مکان

اسم مکان کلمهٔ است که یا بر محل خاص اطلاق میشود و یا مفهوم جای را به طور عام بیان می نماید. به طور مثال افغانستان یک جای خاص است و لی کوهستان عام.

برای ساختن اسم مکانِ مرکب در زبان دری پسوند های گوناگون وجود دارد و مشهورترین این ها ست .

۱ - اسم + پسوند ستان : افغانستان / پاکستان / هندوستان / ریگستان / کوهستان / گلستان / بوستان

۲ - اسم + خانه : گلخانه / کتابخانه / شفاخانه / آشپزخانه / پسته خانه تیلفون خانه / میخانه / دواخانه وغیره

۳ - اسم + کده : بتکده / میکده / دهکده / آتشکده / محنتکده / وغیره .

۴ - اسم + گاه : جایگاه / پایگاه / آرایشگاه / آرامگاه / کارگاه (این اسم امروز به معنای وسیلهٔ کار تغییر یافته است) دستگاه / فروشگاه / خوابگاه / آسایشگاه بارگاه / شیرخوارگاه / دامگاه / پرتگاه / وغیره

۵ - اسم + زار : سنگزار / سبزه زار / مرغزار / لاله زار / چمنزار / شوره زار ریگزار / دلدلزار / خارزار و امثال آن

۶ - اسم + سار : کوهسار / چشمه سار / نمکسار / چاه سار / وغیره .

۷ - اسم + فروشی : کتابفروشی / شیرفروشی / دوافروشی / قالین فروشی کشمش فروشی / ترکاری فروشی / بوریا فروشی / نسوارفروشی / کهنه فروشی / تکت فروشی گلیم فروشی / گلفروشی وغیره

یادآوری : تمام اسم های که از ریشهٔ فعل ساخته می شود به شکل اسم برای عمل واسم محل کسب یعنی مکان هر دو به کار می رود به طور مثال :

الف : در این نزدیکی ها هیچ کتابفروشی نیست (اسم مکان)

ب : محسن کتابفروشی را ترک گفت (اسم برای عمل)

۸ - اسم + پزی : نان پزی / کله پزی / کلچه پزی / فرنی پزی / فالوده پزی
۹ - اسم + بافی : بوریابافی / قالین بافی / سطرنجی بافی / پشمینه بافی / وغیره
۱۰ - اسم + بازار : مال بازار / شور بازار
۱۱ - اتاق + کسره اضافت + اسم : اتاقِ خواب / اتاق نان / اتاق مطالعه
اتاق انتظار / اتاق عملیات .
۱۲ - اسم + آباد : فیض آباد / خان آباد / علی آباد / اسلام آباد / نایب آباد و
بالاخره شهاب الدین سهروردی برای مدینهٔ فاضله (شهری که در هیچ جا وجود ندارد)
کلمهٔ (ناکجاآباد) را برگزیده که اصطلاحی پسندیده و نغز است .

گاهی اسم های خاص در زبان گفتار به اساس قرینهٔ ذهنی به اسم مکان تبدیل
می شود چنانکه می گوییم : « آی . آر . سی می روم » ومنظور ما محلی است که دفتر
آی . آر . سی در آن واقع است یا « وزارت می روم » وغیره .
غیر از اسم های مکان مرکب اسم های مکان ساده از قبیل خانه / مکتب / دفتر -
گلشن وامثال آن نیز وجود دارد که چون برای اهل زبان مفهوم است از آن
می گذریم .

اسم زمان

کلمهٔ است که بر زمان به طور عام یا بر بخش های از زمان به طور خاص دلالت می کند
مانند : زمان / عصر / دوره / روزگار / قرن / دهه / شب / روز / ماه / سال / بهار
تابستان / خزان / زمستان وغیره .
وقتی می گوییم : « بهار می آید » ، یا خزان کابل را دوست دارم . » بهار و خزان

در این جمله ها اسم زمان است بعضاً با آوردن پسوند ها اسم زمان را به قید زمان تبدیل می کنند که ما در بخش قید از آن یاد می نماییم .

اسم عمل یا (مصدر)

دستور نویسان در تعریف مصدر گفته اند که مصدر بروزن مَفعَل محلِ صدور دیگر کلمات است و با افزودن پیشوند یا پسوند دیگر کلمات از آن ساخته می شود ، ولی خودش فعل نیست و هیچ ارتباطی به زمان ندارد و در واقع اسمی است که برای عمل به کار می رود.
نخستین دستور نویسان دری که تحت تاثیر صرف و نحو عربی قواعد زبان خویش را تدوین می کردند وقتی کلمهٔ ضَرَبٌ را که در زبان عربی واقعاً مصدر است به دری ترجمه کردند و دیدند که معنای آن (زدن) است نتیجه گرفتند که زدن) نیز مصدر است و علامهٔ مصدر در زبان دری (دن) یا (تن) است .

مصدر آنست کو بود روشن ✢ آخر فارسیش (دن) یا (تن)

و باز گفتند وقتی (نون) مصدری را از مصدر ساقط کنیم ماضی مطلق شخص سوم باقی می ماند که ضَرَبٌ واقعاً در زبان عربی مصدر است و در تمام کلمه های دیگر که از ضَرَبٌ یا دیگر مصدر های عربی ساخته میشود بنای اصلی مصدر یعنی (ض ، ر ، ب) به حال خود می ماند و بر آن پیشوند ، پسوند و یا حتی میانوند افزوده میشود . مانند :
مَضروب (میم پیشوند و (واو) میانوند) ضارِب ، مَضرَب وغیره ولی آنچه را که در زبان دری مصدر می گوییم به هیچ وجه محل صدور دیگر کلمه ها نیست و آنچنان که قبلاً گفته ایم فعل های دری دارای دو ریشهٔ ماضی و حال است که تمام صیغه ها ، اسم ها وصفت ها

از همین دو ریشه ساخته می شود بدون اینکه بنای اصلی ریشه در کلمه های ماخوذ از مصدر بشکند و این دو ریشه از آنجا پیدا شده است که در فعل های حال به خاطر آهنگ و سهولت تلفظ تبدیل یک صدا به صدای دیگر صورت گرفته است که اینگونه ابدال برای زبان طبیعی است اگرچه در غالب ریشه های حال، این ابدال رخ داده و امروز ما را ناگزیر ساخته است که وجود دو ریشه را قبول کنیم ولی از یک سو در زبان دری مصدر یک ریشه ای داریم و از سوی دیگر مصدری هم داریم که در نگارش آن را با ابدال (حرف (ف) به - (ب) می نویسیم و حالانکه در زبان گفتار به شکل همان مصدر یک ریشه ای به کار می رود به طور مثال تمام کلمه های که از افگن تیار می شود ریشه (افگن) را در خویشتن دارد و در فعل امر و مضارع مصوت (ا) به (ی)، تبدیل گردیده است.

افگن

↓

اسم عمل افگندن

- فعل ها:
  - افگند
  - افگنده است
  - افگنده بود
  - می افگند
  - افگنده باشد
- صفت:
  - افگندنی
  - افگندگی
- فعل ها:
  - بیفگن (میفگن)
  - بیفگند
  - می افگند
  - خوهد افگند
- قید حالت:
  - افگنان
  - (صیدافگنان بدانجا رسیدیم)

یافتن که در زبان نگارش ریشه حال آن به (یاب) تبدیل گردیده در گفتار به شکل (یاف) وجود دارد

یافت

اسم عمل یافتن

فعلها
یافت
یافته است
یافته بود
می یافت
یافته باشد

یافتنی
یافتگی

فعلها
یاب
بیاب (دریاب)
بیابد
می یابد
خواهد یافت (فعل معاون خواهد همراه با ریشه ماضی)

اسم } یابنده

یاف

اسم عمل یافتن

یافت
یافته است
یافته بود
می یافت
یافت

یافته

بیاف
بیافه
می یافه

(بافتن) نیز یک ریشه ای است به دلیل این که با حرف (ب) آغاز شده است وابدال حرف (ف) به (ب) در آن عجیب و برای تلفظ ثقیل بود.

از جانب دیگر در تمام فعل های که دارای حرف (خ) است و قبل از (خ) یک مصوت وجود دارد حرف (خ) به (ز) بدل گردیده است و این فعل ها عبارت است از: دوختن / سوختن / اندوختن / انداختن / باختن / ساختن / افروختن تاختن / نواختن / گداختن / پرداختن وغیره که ریشهٔ حال شان دوز / سوز / اندوز انداز / باز / ساز / افروز / تاز / نواز گداز و پرداز است فعل های فروختن / و شناختن استثنا است که در نخستین ابدال (خ) به (ش) و در دومین ابدال (خ) به (س) رخ داده و (فروش) و (شناس) به وجود آمده است. در فعل (بُردن) مصوت (ُ) به (ه) تبدیل گردیده چون خوف التباس آن با (بُریدن) احساس می شده است. بنابراین بهتر بود اگر گفته می شد که در زبان دری اسم به غلط آن را مصدر نامیده اند از ریشهٔ ماضی با افزودن (ن) ساخته شده است. اما در این که تمام این کلمه ها در زبان دری به صورت اسم به کار رفته اند هیچ شکی نمی توان داشت برخی از دلایل اسم بودن این کلمه ها را بر می شماریم.

۱ - مانند تمام اسم ها حرف اضافت و ربط قبول می کند به طور مثال:

(در کشتن موش خرما شتاب کردم و زیان دیدم.)

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

۲ - مانند تمام اسم ها ضمیر اضافی قبول می کند.

(از آمدنت شاد شدیم واز رفتنت آزرده خاطر)

۳ - مانند تمام اسم ها علامت مفعول صریح قبول می کند:

(نام رفتن را مگیر که دلم می افتد.)

(درس خواندن را فراموش مکن)

۴ - مانند تمام اسم ها صفت قبول می کند.

خوانندگان نوشتن ساده وبی پیرایه را دوست دارند.

۱ - نتیجهٔ که ازاین بحث میتوان گرفت اینست که کلمه های معروف به مصدر اسم عمل است نه محل صدور دیگر کلمات

۲ - فعل های دری دارای دو ریشه است یکی ریشهٔ ماضی و دیگری ریشهٔ حال. صیغه ها واسم صفت ها ازهمین دو ریشه ساخته می شود.

۳ - برخی ازفعل ها یک ریشه ای وبسیاری فعل ها دو ریشه ای است که در ریشه فعل حال به اقتضای آهنگ وسهولت در تلفظ ابدال یک حرف به حرف دیگر صورت گرفته واین مطابق نیاز طبیعی زبان است.

آنچه را بر بحث اسم های عمل (مصدر) باید بیفزاییم چگونگی

ساخت این اسم هاست که دستورنویسان را واداشته است این اسم ها را به مصدر های باقاعده وبی قاعده، اصلی وجعلی، مرکب وساده مکمل ومرخم وجامد مشتق تقسیم کنند. در این جا مارا با آن تقسیم بندی ها کاری نیست وصرفاً می گوییم که این اسم های عمل یاساده است یامرکب. دستهٔ اول آن اسم های عمل ساده است که برای افادهٔ همان عمل وضع گردیده درمعنای وضعی خود به کار می رود مانند: خوردن/رفتن/دیدن/بودن/ نوشیدن/وغیره. دستهٔ دوم آنست که اصل زبان به اساس ضرورت خویش

آن را بصورت ترکیبی ساخته اند به طور مثال کلمهٔ (دادن) وضعی و ساده است اما کلمه های -
(دست دادن)، (از دست دادن)، (کار دادن)، (تکلیف دادن) (انجام دادن) و
مانند آن ترکیبی است که به معانی تازه به کار می رود وارتباطی به معنای وضعی دادن
هم دارد. اسم های عمل یا مصدر های ترکیبی به چند طریق ساخته شده است.

۱ - مصادر عربی + اسم های عمل دری مانند افتخار کردن/ استعمال کردن
استخراج کردن/ تشکیل دادن/ تعمیر کردن/ تداوی کردن/ معالجه کردن/ مصالحه کردن
و امثال آن

۲ - اسم + مصدر دری مانند: جاروب کردن/ کار کردن/ دست دادن/
تلاش کردن/ کوشش کردن/ آتش کردن/ آتش گرفتن/ کشتی گرفتن/ سوگند خوردن
شکست خوردن/ رنج بردن/ گوش گرفتن/ گوش کردن/ گوش دادن/ رخت بستن
و امثال آن.

۳- اسم + یدن/ انیدن/ اندن مانند: جنگیدن/ فهمیدن/ طلبیدن/ رمیدن/ -
فهمانیدن/ رمانیدن یا رماندن/ و امثال آن

۴ - صفت + مصدر دری مانند: فارغ بودن/ فارغ کردن/ خوش بودن/
باز کردن/ بیدار کردن/ بریان کردن/

۵ - پیشوند + مصدر ساده دری مانند: بر آمدن/ باز گشتن/ باز داشتن/
فرا گرفتن/ فرو بردن/ بر خاستن/ بر آشفتن و امثال آن

۶ - فعل وصفی یا صفت مفعولی + مصدر ساده: نوشته کردن/ پخته کردن
برشته کردن/ بافت کردن.

۷ - گاهی سه جزء و حتی بیش از سه جزء دارد مانند به وجود آمدن/ بردار کردن

ازدست دادن/ درمیان نهادن وامثال آن.

یاد آوری: امروز برخی از نویسندگان تازه کار خاصتهً در وسایل نشراتی رژیم مزدور کابل به عنوان نوآوری بدعتی تازه آورده اند و مصدرهای ترکیبی غیرلازم ایجاد نموده اند به طور مثال دیگر کتابی رامطالعه نمی کنند بلکه به مطالعه می گیرند یافلمی را تماشا نمی کنند بلکه به تماشا می نشینند.

اسم تصغیر

اسم تصغیر دلالت بر کوچکی میکند واین کوچک ساختن میتواند برای تعیین کوچکی ظاهری تحقیر واستخفاف یامحبت باشد.

۱ - ک تصغیر دراخیر اسم می آید: مانند طفلک / دخترک / پسرک

۲ - پسوند چه دراخیر اسم افزوده میشود وکوچکی ظاهری راافاده می کند مانند: کوچه (تصغیر کوی) باغچه / شاخچه / قالینچه / تاقچه / کتابچه / زاغچه / دریاچه / دیگچه پاچه (تصغیر پای)

یاد آوری: امروز کلمه های دیگچه و بازیچه که تصغیر (دیگ و بازی) است درمفهوم مستقل به کار می رود وربطی به تصغیر ندارد. بدین معنی که دیگچه رسمی خاص است. و بازیچه برای وسیلهٔ بازی و دیگر معنی های استعاری خود به کار می رود..

۳ - درگذشته (واو) در آخر اسم عام می آمد وآن را اسم تصغیر می ساخت ولی این نشانه در اسم های عام مانند دخترو پسرو امثال آن ازمیان رفته وتنها در اسم های خاص باقی مانده است مانند گلو (برای گل محمد) شیرو (برای شیرمحمد)

نصرو (برای نصرالدین) یارو (برای یار محمد) و امثال آن .

این نکته نیز در خور یاد آوری است که در کلمه های مختوم به مصوت های (ا / و / ی ۵ ه) (ک) تصغیر شکل (گگ) را اختیار می کند مانند : ثریاگگ / نازوگگ / گدیگگ بچه گگ / ننه گگ وغیره .

یاد آوری : به خاطر باید داشت که در زبان دری کلمات عادی را با کلمه های (شاه) و (خر) بزرگتر از عادی می سازند مانند :

توت : شاه توت / رگ / شاه رگ / راه / شاهراه / فیل / شاه فیل / مگس شاه مگس (در زبان گفتار به شات مگس تبدیل شده است) تیر : شاهتیر / باز : شاه باز / سنگ : خرسنگ / مهره : خرمهره / پنجه : خرپنجه / بودنه : خربودنه و مانند آن .

اسم های معرفه نکره

گاهی اسم نظر به موقعیت خود در کلام برای شنونده معلوم است که آن را معرفه می نامند ویا معلوم نیست که آنرا نکره می خوانند . اسم در حالت های آتی معرفه است :

۱ - هر اسم خاص معرفه است .

۲ - هر اسم عام هنگامی که برای شنونده قرینهٔ قبلی ذهنی وجود داشته باشد وبعد از آن اسم عام اگر مفعول باشد علامهٔ مفعول صریح بیاید آن اسم معرفه می شود به طور مثال اگر من با شما قرار گذاشته باشم که کتابی در بارهٔ جامعه شناسی می خرم وشما در این مورد سابقهٔ ذهنی داشته باشید وقتی بگویم «کتاب را خریدم .» شما به اساس آن سابقهٔ ذهنی می دانید که من در بارهٔ کدام کتاب سخن می گویم پس (کتاب) نزد شما معرفه است و مانند :

گفت پیغمبر به آواز بلند ✦ با توکل زانوی اُشتر ببند

۳ - هرگاه به دنبال اسم مفرد یا جمع و یا مفرد های شکلی (ی نشانه معرفه) (مولانا)
بیاید فوراً با (که - صله) دنبال شود آن اسم یا اسم ها معرفه می شود به طور مثال:
«مردی که در کنار سرک نشسته است و گدایی می کند روزگاری ثروتمند بود ولی
زهر کشنده مهرویی او را به این روز انداخت.» مردانی که به دنبال او فرستاده شده
بودند، دست خالی برگشتند.» ، «لشکری که روس ها به پکتیا فرستاده بودند شکست
خورد و مفتضحانه به کابل بازگشت.»

یادآوری:

۱ - در کلمه های که مختوم به مصوت (ه ـه) باشد پیش از (ی - معرفه) یک
الف نوشته می شود مانند «خانه ای که یک ماه پیش خریدم هوادار است.»

۲ - هرگاه (ی) به وسیله (که - صله) دنبال نشود می تواند (ی) نکره یا وحدت
باشد مانند (مردی در کنار سرک نشسته است و گدایی می کند) یعنی یک مرد یا مردی
که من نمی شناسم. البته می دانید که (ی) وحدت با اسم جمع نمی آید ولی نکره می آید

۴ - اسمی که قبل از آن صفت های اشاری این / آن / همین / همان بیاید معرفه
است مانند «این مرد که تو می گویی دوست من نیست» «آن قلم را که تو گرفتی بهتر
بود.» بعضاً این کلمه ها جانشین اسم می شود که در این صورت آن ها را ضمایر اشاری
می خوانیم. این ضمیر ها نیز جانشین اسم معرفه می شود «آن که تو می پنداری من
نیستم» ، «آنان که تو می گویی به جبهه رفته اند»

غیر از این ها کلمه های دیگر وجود دارد که به جای ضمیر به کار می رود و معرفه است نظیر:

اینجانب / بنده / جناب عالی وغیره - همچنان اسمی که منادی قرار گیرد نیز معرفه است مانند ای پسر / شاها / کریما .

نشانه های نکره :

۱- هرگاه (ی - نکره) در اخیر اسم مفرد ، مفرد شکلی یا جمع بیاید و اسم را ناشناس بسازد مانند :

اسپی کرم نمود که در جنس وحش و طیر
چون او ضعیف جانوری در جهان نبود

«در افریقا کودکانی دیدم که پوست بر استخوان شان خشکیده بود . .»

قرار معلوم روس ها لشکری به سوی پکتیا فرستادند ولی آن لشکر نارسیده به پکتیا - تار و مار شد .

۲ - ضمیر مبهم (یکی) هنگامی که به جای اسم بنشیند .

یکی در بیابان سگی تشنه یافت   به جز یک رمق در حیاتش نیافت

یکی را حکایت کنند از ملوک
که بیماری رشته کردش چو دوک

در این جا (یکی) به جای عدد آمده است ولی در عین حال اسم را نکره می سازد یعنی (یکی از پادشاهان) یا (یکی از ملوک) را حکایت می کنند .

یکی بر سر شاخ و بن می بُرید
خداوند بستان نظر کرد و دید

(یکی) یعنی یک مرد یا یک زن

۳ - قبل از اسم کلمهٔ (یک) می آید ولی این (یک) برای شمردن نیست مانند یک شب سرد زمستانی بود. یا یک روز با دوستان نشسته بودم.

(اما اگر بگوییم (در اتاق یک مرد و دو زن نشسته بودند) این (یک) برای شمردن است و ربطی به نکره ندارد.

یادآوری: این روزها معمول گردیده است که (ی - نکره یا وحدت را) به جای موصوف یعنی اسم با صفت می آرند و این درست نیست زیرا نخست (ی نکره یا وحدت) مختص اسم است و ربطی به صفت ندارد و دوم اینکه به کاربردن آن با صفت گاهی سبب تعقید در معنی می شود چنانکه اگر به جای (زنی دانشمند) (زن دانشمندی) بگوییم نمیدانیم که زن خودش دانشمند است یا همسر یک مرد دانشمند.

جدول انواع اسم

اسم عمل یا مصدر	اسم از دیدگاه نوع		اسم از دیدگاه اطلاق		اسم از دیدگاه محل و وقت		اسم از دیدگاه ترکیب		اسم از دیدگاه شمارش پذیری			اسم تصغیر
	ذات	معنی	خاص	عام	زمان	مکان	ساده	مرکب	مفرد	جمع	مفرد شکلی	کوچکی
این اسم بنام مصدر معروف شده لاکن چون محل صدور صیغه ها نیست و در زبان دری بصورت اسم بکار میرود آنرا در جدول زیر اسم آورده‌ام رفتن/دیدن وغیره	آنچه که بطور مستقل وجود دارد و وجودش احساس می شود یا در حیطهٔ حواس پنجگانه می آید آب هوا قلم وغیره	آنچه که وجودش وابسته به وجود دیگر است غالباً از فعل و صفت ساخته می شود دانش خوبی بدی وغیره	بر یک شخص یا محل خاص دلالت می کند نه بر گروهی یا نماینده از یک جنس کابل ابن سینا	یا بر فرد واحد از یک جنس و یا بر همه افراد آن جنس دلالت می کند مانند پسر دختر انسان کوه/دریا وغیره	بر بخشی از زمان یا بر آن به طور کل اطلاق می شود زمان عصر روزگار سال ماه شب روز وغیره	بر محل به طور خاص یا عام اطلاق می شود ساده است مثل شهر ده/خانه یا مرکب مثل کوهسار گلزار آتشکده پایگاه	کلمهٔ واحد است و اجزای ترکیبی ندارد مثل گل خانه و مانند آن	دارای اجزای ترکیبی است مثل گلخانه کاروانسرای مسافرخانه و امثال آن	علامهٔ جمع ندارد بر یک شی یا شخص دلالت می کند مانند درخت چوکی و مانند آن	علامهٔ جمع دارد درختان کوه ها زندگان دهات وغیره	شکل اسم مفرد است ولی بر بیش از یک فرد دلالت می کند لشکر رمه کاروان اگرچون تن واحد در نظر باشد فعل آن مفرد است	را می رساند خواه از دیدگاه شکل ظاهر باشد یا از جهت تحقیر و محبت برادرک ثریاگک فرخندگک باغچه شیرو وغیره

حالات اسم

قبل از آن که بحث اسم را به پایان برسانیم خوب است حالات اسم را نیز بدانیم اسم در جمله دارای چار حالت آتی می باشد .

۱ - حالت فاعلی یا اسنادی : در این حالت اسم یا فاعل است وکاری را انجام داده مانند (احمد آمد .) ، (کریم بازار رفت .) که در این حالت آنرا فاعل می نامند و یا عمل به آن اسناد گردیده ولی خودش انجام دهنده عمل نیست مانند (پیاله شکست) که فعل (شکستن) به (پیاله) اسناد گردیده است لاکن (پیاله) فاعل عمل نیست پس می توان نتیجه گرفت که هر فاعل حتماً مسندالیه است اما هر مسندالیه فاعل نیست .

۲ - حالت مفعولی : اسم در جمله حالت مفعولی دارد یعنی مورد عمل قرار گرفته یا نتیجهٔ عمل را حاصل کرده است به طور مثال وقتی می گوییم " احمد محمود را دید " (احمد) فاعل جمله است و حالت فاعلی دارد ولی (محمود) مفعول جمله است و حالت مفعولی دارد مفعول در زبان دری یا مفعول صریح وبی واسطه است یا مفعول غیر مستقیم یا باواسطه است . اگر اسم مستقیماً مورد عمل فاعل قرار بگیرد و نتیجهٔ عمل بدان برسد مفعول صریح است و اگر غیر مستقیم در عمل فاعل درگیر و یا وسیلهٔ عمل فاعل باشد آنرا مفعول غیر مستقیم یا باواسطه می نامند . باواسطه ازین جهت که این گونه مفعول ، مفعول حروف ربط و اضافت می باشد ، به طور مثال اگر بگوییم : ((من این پول را به او دادم .)) (پول) مفعول صریح یا بی واسطه است ولی (او) مفعول با واسطه است که بعد از حرف اضافت (به) آمده است . در دستور های پیشین

مفعول باواسطه رانظر به حرف اضافی که قبل از آن می آمد به نام های مفعول به
مفعول له/ مفعول فیه/ مفعول عنه/ وغیره می نامیدند که ما وارد این جزئیات نمی
شویم . نشانه مفعول صریح در زبان نگارش (را) ولی در زبان گفتار کلمه های مختوم
به صدا های صامت و دو مصوته های جدایی ناپذیر علامه مفعول صریح را به شکل
(ه) وکلمه های مختوم به تک مصوت به شکل (ره) قبول می کنند یعنی در نگارش می نویسیم
که : (احمد کتاب را آورد .) ، (احمد دوا را آورد) ولی می گوییم (احمد کتابه -
آورد) ، (احمد دواره آورد .)

علامه مفعول صریح (را) و موارد حذف و به کار برد آن

۱ - علامه مفعول صریح (را) با فعل های لازم مطلقاً به کار نمی رود زیرا این فعل
ها اصولاً مفعول ندارد . بنابراین فعل های (می آید) ، (می رود) ، (می خوابد) ،
(می نشیند) ، (می دود) ، (می ایستد) و (می میرد) هیچ وقت با (را) به کار
نمی رود .

۲ - علامه مفعول صریح (را) با حالت مجهول فعل نیز به کار نمی رود زیرا در این
مورد مفعول به جای فاعل نشسته است . (مکتوب نوشته شد) ، (غذا خورده
شد)

۳ - هرگاه فعل جمله متعدی باشد ویا دارای حالت علّی یا سببی جمله حتماً دارای
مفعول صریح است و به کار بردن یا نبردن علامه مفعول صریح تابع شرایط آتی
است .

(الف) اگر اسم خاص مفعول صریح بود نشانهٔ مفعول صریح (را) حتماً می آید و حذف آن ناممکن است مانند: من محمود را دیدم.

(ب) بعد از اسم های که به وسیلهٔ ضمیرها و صفات اشاری معرفه شده باشد مانند: (آنان را دیدم)، (آن کتاب را نخریدم.)

(ج) اگر گوینده درباره کارهای روزمرهٔ خود به طور عام صحبت کند و مفعولی خاص را در نظر نداشته باشد علامهٔ مفعول صریح را می توان حذف کرد به طور مثال (او هر شب نان تیار می کند)، یا (هر روز کالا می شوید) اما اگر گوینده مفعول صریح را خاص ب ازد نشانهٔ مفعول صریح را حذف نمی کند مانند:

(او هر شب نان را تیار می کند و من چای را دم می کنم) یا (هر شب خانمم نان تیار می کند ولی نان امشب را من تیار می کنم).

(د) وقتی که عمل گوینده مفعول صریح را مختص ب ازد نشانهٔ مفعول صریح هرگز حذف نمی شود مثلاً با فعل های جاروب کردن/صافی کردن/خوش داشتن (من اتاق را جاروب کردم)، (او میز را صافی کرد)، (آنان انگور را خوش دارند)

(ه) اگر مفعول صریح بعد از حروف اضافت بیاید نشانهٔ مفعول صریح حذف می شود مانند (من اورا کمک کردم) یا (من با او کمک کردم) (من اورا پول دادم) یا (من به او پول دادم.)

(و) هرگاه چند مفعول صریح به دنبال هم بیایند تنها مفعول آخرین نشانهٔ مفعول صریح را می پذیرد و به قرینهٔ آن یکی از کنار دیگر مفعول ها حذف می شود مانند (او سالون، اتاق نان، اتاق خواب و حویلی را جاروب کرد)

(ز) هرگاه بعد از مفعول صریح صفت بیاید نشانهٔ مفعول صریح بعد از صفت میآید و اگر چندین صفت باشد بعد از صفت آخرین می آید.

(من پرده ها را شستم) (من پرده های سفید را شستم) ، (من پرده های سفید و آبی را شستم).

یادآوری: گاهی (را) به جای حرف اضافت (به) یا (برای) می آید مانند او را گفتم: به او گفتم) ، (او را صد روپیه دادم) (برای او)

۳ - حالت اضافی: گاهی اسم در جمله حالت اضافی دارد یعنی با اسم یا ضمیر دیگر در ارتباط است به طور مثال: (کتاب من کجاست؟) (برادرِ احمد میآید) که در این صورت ضمیر (من) مضاف و (کتاب) مضاف الیه یا (احمد) مضاف و (برادر) مضاف الیه می باشد. درمیان مضاف و مضاف الیه نشانهٔ اضافی وجود دارد که با صامت ها و دو مصوت های جدایی ناپذیر شکل کسره را دارد و در نوشته نمی آید. و کلمات مختوم به مصوت های (ا / و / ه ه) شکل (یای) کشیده را دارد. اما در کلمات مختوم به مصوت (ه/ه) (ی) به طور کامل نوشته نمی شود بلکه تنها (ی) بالای مصوت (ه - ه) نوشته می شود مانند:

کتاب احمد / کاکای نوروز / خشوی سلیم / کوزهٔ گلی / کاسهٔ چوبی.

در زبان دری دو نوع حالت اضافی حقیقی و مجازی وجود دارد که هر یک به انواع خود تقسیم می شود بدین ترتیب:

هنگامی که ارتباط و ملابست درمیان مضاف و مضاف الیه واقعاً وجود داشته باشد آنرا اضافت حقیقی می خوانند و اگر این ارتباط و ملابست فرضی و اعتباری بود آن را اضافت مجازی می نامند و هر کدام انواع خود را دارد

الف : اضافت حقیقی :

۱ - اضافت نسبتی که بیانگر نسبت دو شخص باهم یا یک شخص یا شی به یک محل است

مانند : برادر احمد / محمود غزنوی / قالین مزاری / انگور شمالی

۲ - اضافت ملکی : که مضاف الیه مال مضاف باشد مانند کتابِ احمد / خانهٔ کریم / وغیره

۳ - اضافت تخصیصی که مضاف الیه خاص مضاف باشد مانند زینِ اسپ

دروازهٔ حویلی / سیت موتر وغیره

۴ - اضافت بیانی که مضاف الیه جنس یا نوع مضاف را افاده نماید :

مانند انگشترِ طلا / گردن بندِ الماس / دُکانِ بقالی وغیره

یادآوری : بعضاً ممکن است مفهوم مضاف در مضاف الیه نهفته باشد

که آن را اضافت توضیحی می نامند مانند روز جمعه / ماه میزان / وغیره که مفهوم

(ماه) در (میزان) ومفهوم (روز) در (جمعه) نهفته است .

۵ - اضافت اقترانی : که نزدیکی وپیوند مضاف را به مضاف الیه افاده می کند

مانند : دست ادب / پای ارادت / وامثال آن

۶ - اضافت توصیفی : که مضاف الیه صفت مضاف است مانند شمشیر تیز

مرد شجاع / کتاب دلچسپ وغیره

ب : اضافت مجازی :

۱ - اضافت تشبیهی : که در اضافت مفهوم تشبیه نهفته باشد فراشِ باد /

مهدِ زمین / و دو گونه است :

(الف) اضافهٔ مشبّه به مشبّه به : قدِ سرو / پشت کمان / در این دو ترکیب (قد)

و (پشت) هردو مشبه است و (سرو) و (کمان) هردو مشبه به .

(ب) اضافهٔ مشبه به به مشبه مانند : تیر مژگان / یاقوتِ لب . در این دو ترکیب (مژگان) و (لب) هر دو مشبه است و (تیر) و (یاقوت) مشبه به و می بینیم که مشبه به به مشبه مضاف گردیده است .

۲ - اضافت استعاری : در این گونه استعاره مضاف در غیر معنای حقیقی خود به کار می رود یعنی مضاف الیه به شخص یا چیزی تشبیه شده اما مشبه به ذکر نگردیده و به جای آن یکی از اجزای مشبه به آمده است مانند : روی سخن دست روزگار / پای ستیز / روی گریز / دست کرم وغیره

برای اضافت انواع دیگر نیز شمرده اند چون اضافت بنوّت که نسبت فرزندی را میرساند مانند محمود سبکتگین / یعقوب لیث / امیر خلف بانو وغیره گاه نیز دو صفت به جای مضاف و مضاف الیه می آید که آنرا اضافت تاکیدی می خوانند مستِ مست / خرابِ خراب / خوبِ خوب وغیره .

یادآوری : در اضافت توصیفی گاهی جای صفت و موصوف تبدیل می شود که آنرا اضافت مقلوب می نامند و در این حالت نشانهٔ اضافت ازمیان میرود بطور مثال به جای (مردِ بزرگ) ، (بزرگ مرد) و به جای (اندام نازک) (نازک اندام) می گوییم . از همین قبیل است ترکیبات سرو قد / خوبرو / خوش برخور د / خوشپوش خام دست / گلبدن / نکورو و امثال آن .

۴ - حالت ندایی : اگر کلمه پس از یکی از حروف ندا (یا قبل از الف ندا) قرار گیرد آن کلمه اسم یا جانشین اسم است و معرفه می باشد و از دیدگاه ترکیب آن کلمه در حالت ندایی (منادیٰ) است در زبان دری علامهٔ ندا وجود دارد . (ای و یا) که قبل از اسم می آید و (الفِ ندا) که بعد از اسم می آید اما در شعر دری به -

اقتضای وزن (الف ندا با (یا) یک جای آمده و (ایا) ساخته است .

ای برادر تو همه اندیشه ای　　　　مابقی تو استخوان وریشه ای

«مولانا»

ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر　　　　کنون ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

«عنصری»

یا رب این نودولتان را بر خر خود شان نشان

کاین همه ناز از غلام ترک و استر می کنند «حافظ»

خدایا جهان پادشاهی تراست　　　　ز ما خدمت آید خدایی تراست

یادآوری : بعضاً صفت نیز به جای اسم به کار می رود و با (الف ندا) منادیٰ قرار می گیرد مانند :

نازنینا ما به ناز تو جوانی داده ایم

دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا　«شهریار»

لاله رخا، سمنبرا، سرو روان کیستی

سنگدلا، ستمگرا، آفت جان کیستی ؟

گاهی نیز امکان دارد هیچ یک از علامت های ندا قبل از اسم و بعد از اسم وجود نداشته باشد و اسم منادیٰ قرار بگیرد ولی آنرا از آهنگ خواندن میتوان تشخیص داد :

پیری تو کجایی که دهی داد هوس ها

که این منتظران قد خم پا به رکابند

«بیدل»

دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ　　　　که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود

باید ملتفت بود که (ای) همیشه علامهٔ ندا نیست وگاهی برای ابراز تعجب و تأسف می آید :

ای من آن آهو که بهر ناف من
ریخت آن صیاد خون صاف من

جدول حالات اسم			
حالت ندایی	حالت اضافی	حالت مفعولی	حالت فاعلی
اسم بعد از علامهٔ ندا و قبل از (الف ندا) آمده است . اسم را منادی وحالت آنرا ندایی می خوانند .	دو اسم به نوعی باهم در رابطه اند وحالت اضافی یا حقیقی است یا مجازی .	اسم حاصل کننده نتیجهٔ عمل است یا عمل بر آن انجام یافته مفعول یا صریح بی واسطه است یا با واسطه .	اسم انجام دهندهٔ عمل است یا حالتی به او اسناد گردیده احمد آمد احمد مریض است .

ضمیر و انواع آن

ضمیر به جای اسم ظاهر می نشیند و ما را از تکرار دوبارهٔ آن بی نیاز می سازد . اسمی را که ضمیر به جای آن نشسته است مرجع ضمیر می نامند . ضمیر های (من) و (ما) در کلام مرجع ندارد زیرا مرجع آن (گوینده) است . در زبان دری انواع گوناگون ضمیر وجود دارد از این قرار : ضمیر های شخصی فاعلی و مفعولی / ضمیر های اضافی ـ /

ضمیر های تاکیدی مشترک / ضمیر انعکاسی / ضمیر های اشاری / ضمیر های متقابل / ضمیر های پرسشی / ضمیر های نامعین یا مبهم / ضمیر های کیفی و مقداری .

ضمایر عددی / هر یک را جداگانه بررسی می کنیم :

ضمیر های شخصی فاعلی و مفعولی جانشین اسم های فاعل و مفعول می شود .

(الف) ضمیر های فاعلی من / ما / تو / شما / او / ایشان (آنها) .

در اینجا یک بار دیگر یاد آوری می کنیم که در دستور های عنعنوی شناسه های فاعلی را که در اخیر فعل های دری می آید ضمیر های متصل فاعلی نامیده اند ولی این اصطلاح دقیق نیست زیرا در تعریف ضمیر گفته ایم که ضمیر به جای اسم می نشیند و ما را از تکرار دوبارهٔ آن بی نیاز می سازد اما این شناسه ها جزء انفکاک ناپذیر فعل های دری است حالا چه اسم در جمله باشد و چه نباشد به طور مثال وقتی می گوییم (احمد و محمود بازار می روند) می توانیم (احمد و محمود) را از جمله حذف کرده به جای آن هر دو ضمیر فاعلی (ایشان) را بگذاریم (ایشان بازار می روند) لاکن (ند) را که شناسه فاعلی برای جمع شخص سوم است هرگز نمی توانیم حذف کنیم و به جای آن اسمی بگذاریم .

در هر حال دانستن این نکته بی فایده نیست که دستور های عنعنوی ضمیر های فاعلی را به دو دستهٔ منفصل و متصل تقسیم کرده اند .

(ب) ضمیر های مفعولی : ضمیر های فاعلی وقتی با (را) علامه مفعول صریح بیاید ضمایر مفعولی منفصل و اگر با حروف اضافت بیاید ضمایر مفعولی باواسطه است .

بنابرین	من را	ما را
	تو را	شما را
	او را	ایشان را

ضمیرهای مفعول صریح است. به این مثال ها دقت کنید.

(کریم ما را به تماشای فلم «افغانستان در آتش» برد)

(ما را) ضمیر مفعول صریح یا بی واسطه است و (فلم افغانستان در آتش) مفعول غیر مستقیم یا با واسطه اما اگر بگوییم (محمو آن فلم را برای ما نمایش داد.) فلم مفعول صریح است و (برای ما) مفعول غیر مستقیم یا با واسطه.

ضمایر متصل مفعولی نیز وجود دارد و عبارت از:

م	مان (در زبان گفتار ما)
ت	تان
ش	شان

این ضمیرها بعد از شناسه های فاعلی به فعل متصل می شود و مفعول را نشان میدهد. این ها را ضمیر متصل می خوانیم زیرا که می توانیم از فعل حذف کنیم و به جای شان اسم مفعول یا ضمیر مفعولی منفصل بگذاریم به طور مثال

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برندش

مستند مبادا که به شوخی شکنندش

چو زی هرات فرستاد پور خود چنگیز

بگفت وای فرستادمت به کام نهنگ

(ش) در کلمه های (برندش) و (شکنندش) (ش) ضمیر مفعولی متصل است که می توانیم آنرا برداریم و به جای آن اسم یا ضمیر بگذاریم و بگوییم (دل را هر گوشه می برند) یا (آن را هر گوشه می برند) و (مبادا که دل را به شوخی بشکنند)

در کلمهٔ (فرستادمت) (ت) ضمیر مفعولی متصل است که می توانیم آن را حذف کنیم و به جای آن ضمیر مفعولی منفصل (تو را - ترا) بگذاریم (ترا فرستادم).

ضمیرهای مفعولی منفصل (من را) و (تو را) به شکل (مرا) و (ترا) مختصر گردیده اند و در حالی که علامهٔ مفعول صریح همیشه از مفعول جدا نوشته می شود (مرا و ترا) به طور استثنائی با علامهٔ مفعول صریح پیوسته اند.

ضمیرهای مفعولی متصل با فعل های ساده در اخیر فعل می آید مانند گفتمش/ بردمش/ دیدمش/ خریدمش و امثال آن اما با فعل های مرکب هردو جواز دارد یعنی ممکن است در آخر فعل بیاید یا در آخر رکن اسمی فعل مرکب بدین معنی که - (انتخاب کردمش) یا (انتخابش کردم)/ (دعوت کردمش) یا (دعوتش کردم) هردو درست است.

یادآوری: در شعر دری محل ضمیر مفعولی متصل نظر به اقتضای وزن فرق میکند یعنی ضمیر را گاه در آخر صفت می افزایند و گاه در آخر اسم و حتی گاهی در آخر قید و ضمیر بدین ترتیب:

بزرگش نخوانند اهل خرد — که نام بزرگان به زشتی برد

(اهل خرد بزرگ نمی خوانندش)

مفرح نامهٔ دلهاش خوانند — کلید حل مشکلهاش خوانند

(مفرح نامهٔ دل های خوانندش) نظامی

چنانش برانداخت ضعف جسد — که می بر دبر زیر دستان حسد

(ضعف جسد چنان برانداختش)

منش کرده ام رستم داستان — ورنه یلی بود در سیستان

«فردوسی»

(ج) ضمیر های اضافی منفصل و متصل : هرگاه ضمایر فاعلی منفصل و ضمایر مفعولی متصل در حالت اضافت قرار بگیرد ضمایر منفصل و متصل اضافی را تشکیل میدهد بدین ترتیب :

کتاب من	کتاب ما (ن)	منفصل
کتاب تو	کتاب شما	
کتاب او	کتاب ایشان	

کتابم	کتاب ما (ن)	متصل
کتابت	کتاب تان	
کتابش	کتاب شان	

هرگاه اسم مختوم به مصوت (ه - ۹) باشد در حالتی که ضمیر مفرد متصل باشد پیش از ضمیر اضافی یک (الف) افزوده می شود و اگر ضمیر جمع بود نشانه اضافت بالای اسم می آید. ولی با ضمیر های منفصل در هر دو حالت نشانه اضافت بالای اسم نوشته میشود

متصل	خانه ام	خانهٔ ما	منفصل	خانهٔ من	خانه ما
	خانه ات	خانهٔ تان		خانهٔ تو	خانه شما
	خانه اش	خانهٔ شان		خانهٔ او	خانهٔ ایشان

هرگاه اسم مختوم به مصوت های (ا / و) باشد قبل از ضمیر های اضافی متصل مفرد (ی) چسپیده به ضمیر و قبل از ضمیر های جمع (ی) به صورت جداگانه نوشته می شود لاکن در ضمیر های منفصل (ی) در هر دو صورت جدا می آید .

متصل { کاکایم — کاکای ما (ن)
کاکایت — کاکای تان
کاکایش — کاکای شان }

منفصل { کاکای من — کاکای ما (ن)
کاکای تو — کاکای تون
کاکای او — کاکای ایشان }

باز هم در شعر دری ضمیر های متصل اضافی را عموماً با اسم یا جانشین اسم و ندرتاً با فعل آورده اند به طور مثال :

سخن آخر به دهن می گذرد موذی را — سخنش تلخ نخواهی دهنش شیرین کن
(سعدی)
(سخن او را) یا (دهن او را)

گفت عالم به گوش جان بشنو
ور نماند به گفتنش کردار (به گفتن او)

همی میردت عیسی از لاغری — تو در بند آنی که خر پروری
(سنایی)
(عیسای تو از لاغری می میرد)

ضمیر تاکیدی مشترک خود

ضمیر تاکیدی مشترک (خود) برای فاعل یا مفعول تنها یا همراه با ضمیر های منفصل فاعلی یا منفصل و متصل مفعولی و اضافی برای تاکید می آید .

۱ — در حالت فاعلی با فعل های لازمی :

(A) خود + ضمیر متصل اضافی خودم رفتم / خودش رفت وغیره (تأکید عادی)

(B) ضمیر مشترک + نشانه اضافت + ضمیر منفصل فاعلی
خودِ من رفتم / خودِ او رفت / وغیره (تأکید مؤکد)

(C) ضمیر منفصل فاعلی + ضمیر مشترک + ضمیر اضافی
من خودم رفتم / او خودش رفت وغیره (تأکید مؤکدتر)

۲ - ضمیر مشترک در حالت فاعلی :

با فعل های متعدی نیز همان ساخت فعل های لازمی را دارد ولی در حالت مفعولی (خود) هیچ گاه بدون ضمیر متصل مفعولی به کار نمی رود مانند :

خودم را چرا نگفتی؟ / خودش را چرا ندیدی؟

وگاهی با اسم می آید مانند خودِ امیر صاحب را ملاقات کردم (نه کسی دیگر را) (تأکید عادی)

خودِ من را چرا نگفتی؟ / خودِ او را چرا ندیدی؟ (تأکید مؤکد)

گاهی برای تأکید مؤکدتر می گویند (من خودم را چرا نگفتی) ولی این به ندرت به کار می رود

۳ - همراه مفعول باواسطه :

من با قلم خود نوشته می کنم (تأکید عادی)

من با قلم خودم نوشته می کنم (تأکید مؤکد)

۴ - در حالت اضافی :

من کتابِ خود را آوردم
او کتاب خود را آورد
(تأکید عادی)

من کتاب خودم را آوردم
او کتاب خودش را آورد (تاکید مؤکد)

این جا را مانند خانهٔ خود بدان ! (تاکید عادی)

این جا را مانند خانهٔ خودت بدان! (تاکید مؤکد)

هرگاه ضمیر مشترک طوری به کار رود که عمل فاعلی را به خودش برگرداند در آن صورت ضمیر انعکاسی است. در واقع فاعل ومفعول هر دو یک شخص است یا مفعول متعلق به فاعل ویا بخش از وجود اوست

تاکید عادی		مؤکد	
	خود را کشت		خودش را کشت
	دست خود را بریدم		دست خودم را بریدم
	پای خود را شکست		پای خودش را شکست
	ومانند آن :		

یادآوری: هرگاه خود در حالت اضافی باشد می تواند جای خود را به (خویش) یا (خویشتن) بدهد ولی (خویش وخویشتن) به جای فاعل نمی نشیند وجملهٔ با- (خویش وخویشتن) آغاز نمی شود وضمناً بعد از این دو کلمه مضاف الیه به کار نمی رود.

ضمیرهای اشاری: این / اینها / اینان / آن / آنها / آنان ضمیرهای اشاری است که به جای اسم می آید مانند: (احمد داکتر است) (این داکتر است) یا اینان داکتر استند. همین / همین ها / همینان / همان / همان ها / نیز به صورت ضمیر اشاری به کار می رود (همین داکتر است / همین ها داکتر استند) که در زبان گفتار به (امی) و (امو) تبدیل شده است در گذشته برای تاکید هر دو ضمیر اشاری را یک جا با هم به کار می بردند و می گفتند (این همین) یا (این همان) که این هر دو امروز در زبان

گفتار به شکل (اینه می) و (او نه مو) باقی مانده است .

یادآوری : ملتفت تفاوت ضمیرهای اشاری با صفت های اشاری باشید زیراکه صفت های اشاری همیشه مفرد است چه موصوف مفرد باشد وچه نباشد پس اگر بگوییم :

(این داکتر است) و (اینان داکتر استند) مسلماً ضمیر اشاری است که می توانیم آنرا برداریم و به جایش اسم بگذاریم واگر بگوییم :

(این مرد داکتر است) و (این مردان داکتر استند) (این) در هردو جمله صفت اشاری است وجمع ندارد .

ضمیرهای متقابل : هرگاه فاعل ومفعول یک سان عمل را دریابند یا به عبارت - ساده تر هردو هم فاعل جمله باشند وهم مفعول جمله به طور مثال :

بچه ها یکدیگر را لت وکوب کردند

دراین جا مرجع ضمیر یکدیگر (بچه ها) است ونشان می دهد که فاعل ومفعول هر دو عمل رایک سان دریافته اند بنابراین می بینیم که هرگاه فاعل ومفعول دوتن باشند ضمیر (یگدیگر) به جای هردوی شان می آید واگر بیش از دوتن باشند ضمیر همدیگر به کار می رود به طور مثال : (مجاهدین که از بادهٔ پیروزی سرشار بودند- همدیگر را در آغوش کشیدند .) دراین جمله مرجع ضمیر (همدیگر) (مجاهدین) است وچون آنان بیش از دوتن استند (همدیگر) به کار میرود یعنی اگر مرجع ضمیر بیش از دو نفر باشد به کار بردن (یگدیگر) از باب تسامح وبی خبری از دستور زبان است ضمایر متقابل عبارت است از (یگدیگر) و (همدیگر) که به منظور تأکید ضمیر مشترک (خود) را نیز می پذیرد .

ضمیر های پرسشی: اگر فاعل در جمله معلوم نباشد کی / چی / چه کس / کدام / چه چیز وغیره ضمیر های پرسشی فاعلی است مانند: کریم آمد که در جملهٔ پرسشی (کی) جای کریم را می گیرد.

اگر مفعول در جمله نباشد و فعل جمله در حالت معلوم باشد کی را / چی را / چه کس را / کدام را / چه چیز را ضمیر های پرسشی مفعولی است (مانند کی را شهید کردند؟) (چه چیز ا دور انداختی؟) (کدام را عاقل تر یافتی؟) (چه کس را در بازار دیدی؟) واگر فعل در حالت مجهول باشد علامت مفعول صریح (را) از پهلوی این ضمیر ها ساقط می شود مانند: (کی شهید شد؟) (چه چیز دور انداخته شد؟) وغیره اگر مفعول به واسطه مجهول باشد ضمیر های پرسشی به کی / به چی / از کی / از چی / در چی) وغیره است وهمچنان اگر اسم زمان / قید زمان و اسم مکان مجهول باشد با ضمیر های (کی) (چه وقت) و (کجا) پرسیده می شود. (کجا می روی؟) (بازار می روم) (چه وقت می روی؟) (فردا می روم.)

ضمیر های نامعین یا مبهم: در زبان دری بسیار کلمه ها به عنوان ضمیر به جای اسم می نشینند اما چون مرجع آن در کلام به طور مشخص معلوم نیست این کلمه ها را در دستور های عنعنوی مبهم نامیده اند لاکن در بعضی حالات مرجع این ضمیر ها مبهم نیست بلکه نامعین است بنابرین نگارنده اصطلاح نامعین را ترجیح داده است. این ضمیر ها عبارت است از: بسی / بعضی / فلان / بهمان / دیگری / دیگران / یکی / چندی / اندی / همه / همگان سایرین / برخی / گروهی / هر یک / هیچ کدام به این مثال ها دقت کنید:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت به غیر از رمق در حیاتش نیافت

زنده است نام فرخ نوشیروان به عدل گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

درخانه اگر کس است یک حرف بس است.

فلان و بهمان را به رخ من کشید.

دیگری را در گرفتاری شریک ما مکن مدعا گر شهرت حسن است یک رسوا بس است

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

احمد و محمود دو برادر بودند. نخستین را امین خون آشام در زندان پل چرخی شهید کرد و دومین نیز در جبههٔ جنگ با روس ها جام شهادت نوشید.

در تمام این مثال ها کلمه های که زیر آن خط کشیده شده ضمیر است لاکن مراجع این ها نامعین است و به همین جهت این ها را ضمایر نامعین یا مبهم خواندیم.

یادآوری : گاهی گوینده به قرینهٔ ذهنی مرجع ضمیر نامعین را معین می سازد که آن کلمه دیگر ضمیر نامعین یا مبهم نمی تواند باشد مانند :

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر
زار و بیمارم غمم راحت جانی به من آر

در این مرجع ضمیر (فلانی) مشخص و معشوق شاعر است.

ضمیر های کیفی و مرتبوی : این ضمیر ها کیفیت و مرتبه مرجع خویش را نشان می دهد به این مثال ها دقت کنید : (درباره او چنین و چنان می گویند.) (چنین) و (چنان) ضمیر است برای کیفیت های که به او نسبت می دهند. یا : احمد و محمود دو برادر بودند نخستین را امین خون آشام در زندان پل چرخی شهید کرد و دومین نیز در جبههٔ جنگ با روس ها جام شهادت نوشید.

(نخستین و دومین) ضمیرهای است که به جای (احمد و محمود) نشسته و مرتبهٔ هر دو را در کلام بازمی نماید. ضمیرهای (یکی)، (دیگری)، (سابق الذکر)، (اخیرالذکر) (قبلی)، (بعدی) نیز می تواند به جای (نخستین) و (دومین) بنشیند.

یادآوری: التفات باید کرد که این کلمات جانشین صفت نیز می تواند گردد بدین معنی که اگر با اسم یک جا بیاید صفت است مانند (نخستین شاعر) یا (شاعر نخستین) ولی اگر اسم حذف شده باشد و این کلمه ها جای اسم را گرفته باشد ضمیر است. مانند جمله بالا.

ضمایر عددی: گاهی اعداد به جای اسم می نشیند و کار ضمیر را می دهد. درین صورت پیش از عدد (هر) می آید به طور مثال: (ازین پنج کتاب کدام یک را می خواهی؟) (هر پنج را می خواهم.) هر چارشان آمدند. هر بیست شان تفنگ داشتند. در صورت منفی (هیچ) و (هیچ کدام) به جای ضمیرهای عددی می نشیند. هیچ کدام را نمی خواهم. تمام ضمیرها را در جدول خلاصه می کنیم.

جدول انواع ضمیر

فاعلی		مفعولی		اضافی		اشاری		تاکیدی مشترک	انعکاسی	متقابل	پرسشی	نامعین	کیفی و مرتبوی	عددی
شناسه‌های فاعلی	ضمیرهای منفصل	منفصل	متصل	منفصل	متصل	اشاری قریب	اشاری بعید							
م	من	من را	م	من	م	این	آن	خود	خود را	یکدیگر	کی	همه	چنین	هردو
یم	تو	(مرا)	مان	ما	مان	این‌ها	آنها	خودم	خودم را	همدیگر	چی	همگان	چنان	هرسه
ی	ما	ما را	ت	تو	ت	اینان	آنان	خودما	خودمان را		کجا	شخصی	نخستین	هرچار
ی	شما	تو را	تان	شما	تان			خودت	خودت را		کدام	یکی	دومین	وغیره
ید	او	(ترا)	ش	او	ش			خودش	خودتان را		کی	فلان	سابق الذکر	
د	ایشان	شما را	شان	ایشان	شان			خودشان	خودش را		چه وقت	بهمان	اخیر الذکر	
ند		او را							خودشان را			دیگر	قبلی	
می روم		ایشان را										دیگران	بعدی	
می رویم												برخی		
می روی												بعضی		
می روید												چندی		
می رود												اندی		
												(اندی برای کمتر از ده سال می آید)		

صفت وانواع آن

صفت حالتی را به اسمی نسبت می دهد چه این حالت ذاتی باشد وچه معنوی آدم خوب / مردِ دانا وغیره و مانند ضمیر انواع گوناگون دارد بدین قرار

الف ، صفت ساده وترکیبی : صفت از دیدگاه ساخت یک کلمه است واز فعل یا اسم مشتق نگردیده مانند خوب / خراب / زشت / زیبا وامثال آن

ب ، صفت ترکیبی از دو یا چند کلمه ترکیب گردیده است مانند سنگدل / گلرخ شیوابیان وغیره . صفت های ترکیبی از دیدگاه عناصر متشکلهٔ خویش به چندین طریق ساخته می شود .

۱ ـ صفت مرکب از دو اسم : گلرخ / سروقد / آهوچشم / ابروکمان وغیره

۲ ـ مرکب از اسم وحرف اضافت واسم دیگر مانند پا درهوا / دست اندرکار آب زیرکاه و مانند آن .

۳ ـ صفت مرکب از تکرار یک اسم : رنگ رنگ / قسم قسم / ریشه ریشه

۴ ـ صفت مرکب از اسم وریشهٔ فعل حال : آسمانخراش / دندانشکن / سخنسرا یاوه سرا / دروغگوی / سخنگوی / لشکرشکن / زنجیرشکن

۵ ـ صفت مرکب از یک اسم ویک صفت : کارآگاه / زبان دراز / تندرست

۶ ـ صفت مرکب از یک صفت ویک اسم : ترشرو / خوشبخت / پاکدامن / سیه روی / سیه دل / چیره دست / بدرفتار / خوشگذران / صاحبدل وغیره .

۷ ـ صفت مرکب از یک صفت و دو اسم باحرف ربط : خوش آب ورنگ بدآب وهوا / خوش رنگ و بو

۸ - صفت مرکب از تکرار صفت : نرم نرم / خوش خوش
۹ - صفت مرکب از قید و اسم : پُر کار / پر تلاش / بالادست / زیردست / زبردست .
۱۰ - صفت مرکب از قید و دو اسم معطوف : پرآب و تاب / پر زر و زیور .
۱۱ - صفت مرکب از عدد اصلی و اسم : یکدل / دورو .
۱۲ - صفت مرکب از ضمیر مشترک و اسم یا ریشهٔ فعل حال : خودرای / خودکامه / خودخواه / خودسر / خودفروش / خودکار / خودبین / خودکش / خودشناش .
۱۳ - از اسم یا ریشهٔ فعل گذشته : خداپرست / خودپرست / بیگانه پرست / بت پرست / آتش پرست .
۱۴ - از یک پیشوند و یک اسم : باخدا / بی کار / فروتن / ناسپاس / ناآشنا .
۱۵ - از یک اسم یا صفت و یک پسوند : هنرمند / دانشمند / دردناک / نمناک / مهوش / شرمسار / سیل آسا / شرمگین / سماوارچی / هوتلی / حمامی / جوالی / گلگون / سنگین / آهنین / پشمینه / زرینه /
۱۶ - از اسم یا ضمیر و فعل وصفی : دلشکسته / دست و پابسته / خودساخته / خرد باخته / خودفروخته / آبدیده / کارآزموده / گرگ باران دیده .
۱۷ - اسم عربی یا دری با پسوند (انی) : جسمانی / روحانی / دورانی / کیهانی / جهانی

صفت از دیدگاه مقایسه

۱ - صفت عادی : صفتی است که در آن هیچ گونه مقایسه به عمل نیامده است و نشانهٔ مقایسه (تر) در آن وجود ندارد . مانند بزرگ / کوچک / زشت / زیبا وغیره

۲ - صفت مقایسوی یا تفضیلی که دو موصوف را باهم مقایسه می کند و یکی را بر دیگری ترجیح میدهد و نشانهٔ آن در زبان دری (تر) است مانند احمد از محمود عاقل تر است .

یادآوری : کلمه های عربی که بر وزن اَفعَل و فُعلا باشد در زبان عربی خود صفت مقایسوی است و بنابراین پسوند (تر) با این کلمه ها زاید است یعنی اولی تر / ادنی تر / اعلی تر / افضل تر / و مانند آن اشتباهات ناشی از درست نفهمیدن دستور زبان است .

برخی از دستور نویسان صفت متساوی را که از شاخه های صفت مقایسوی است به صورت جداگانه ذکر کرده اند یعنی اگر دو موصوف یک صفت را مساویانه داشتند و یکی بر دیگر برتری نداشت صفت متساوی است و کلماتیکه صفت متساوی را افاده میکند عبارت است از برابر / به اندازهٔ / همان قدر / همان مقدار / به همان درجه / یکسان / همسان وغیره . گاهی صفت عالی را نیز با صفت مقایسوی افاده می کنند . مانند : (گوشت این مرغ نسبت به دیگر مرغان نرم تر است) یا (هیچ کس به اندازه محمود پول ندارد)

۳ - صفت عالی : چند موصوف را مقایسه می کند و یکی را بر دیگران ترجیح میدهد مانند : بزرگترین شهر افغانستان کابل است / مردم ما با جهاد مسلحانه خود معقول ترین جواب را به دشمن متجاوز داده است .

گاهی صفت عالی را با بکار برد کلمه های نسبت به / در مقایسه با / از / تا / با صفت مقایسوی افاده می کنند مانند :

کابل نسبت به دیگر شهر های افغانستان بزرگتر است .

کابل در مقایسه با دیگر شهر های افغانستان بزرگتر است .

یادآوری: در زبان گفتار برای مقایسه دو یا بیشتر از دو موصوف کلمه (کده) را به کار می برند و میگویند (کابل از دگه شار کده کلانتر اس) اما این (کده) با فعل (کردن) هیچ ارتباطی ندارد و از کلمهٔ (کدیگ) ترکی آمده است.

صفت از دیدگاه ارتباط آن به فاعل و مفعول

الف: صفت های فاعلی یا اسم فاعل:

۱- اگر در آخر ریشهٔ حال فعل پسوند (نده) را بیفزاییم صفت های فاعلی می سازد که این صفت ها می تواند به جای اسم نیز بنشیند و اسم فاعل بسازد مانند نویسنده، رانده کشنده وغیره.

می دانیم که در زبان دری صفت با موصوف خود مطابقت ندارد یعنی اگر موصوف مفرد باشد یا جمع صفت در هر حال مفرد است اما وقتی که صفت به جای اسم می نشیند علامه جمع می پذیرد که در آن حال دیگر صفت نیست به طور مثال:

(این دوا کشنده است) (این دواها کشنده است) در هر دو مثال کلمهٔ (کشنده) بدون تردید صفت است ولی اگر (کشنده) را به مفهوم (قاتل) به کار بریم اسم می شود جمع آنان کشندگان است: (مردم ما اجازه نمی دهند که کشندگان این همه زندانی بی گناه مجازات ناشده فرار کنند.)

یادآوری: گاهی پسوند (نده) را در آخر اسم یا قید افزوده اند و از آن صفت فاعلی ساخته اند مانند شرمنده و دیرنده در مورد (شرمنده) می توان گفت که نخست

از اسم (شرم) مصدر شرمیدن ساخته اند و آن گاه (شرم) را به عنوان ریشه حال این فعل پذیرفته پسوند (نده) را بر آن افزوده اند اما (دیرنده) امروز متداول نیست ولی در شعر شاعران گذشته به صورت صفت به کار رفته است مانند :

چو پاسی از شب دیرنده بگذشت
بر آمد شعریان از کوه بابل - (منوچهری)

چو مردمان شب دیرنده عزم خواب کنند * همه خزانهٔ اسرار من خراب کنند
("مسعود سعد")

۲ - از ترکیب اسم با ریشهٔ حال فعل نیز صفت فاعلی ساخته می شود مانند :
سخنگو / سخن شناس / دادگستر / عدالت گستر / زبان شناس / جامعه شناس / روانشناس / پوزش پذیر / دستگیر / خورده گیر / سخن سرا و مانند آن .

برخی از دستور نویسان این صفات را صفت فاعلی مرخم یا مخفف پنداشته اند که پسوند (نده) به خاطر طولانی شدن کلمه از آخر آن ساقط گردیده است .

۳ - در آخر ریشهٔ حال فعل (الف ممدوده) افزوده اند و از آن صفت فاعلی ساخته اند مانند : دانا / شنوا / بینا / گویا / خوانا / توانا / و غیره . این صفات را به خاطر که صفت تقریباً دایمی و جزو ذات موصوف است صفت مشبهه نیز نامیده اند. فراموش نباید کرد که صفت مشبهه سماعی است نه قیاسی و ممکن نیست از ریشهٔ هر فعلی آن را به قیاس ساخت .

۴ - با افزودن پسوند (گار) در آخر ریشهٔ حال یا ریشه ماضی نیز صفت فاعلی ساخته می شود مانند : سازگار / خواستگار / پرهیزگار / پروردگار / ماندگار و غیره .
این صفت نیز سماعی است .

۵ - با افزودن پسوند (ار) در آخر ریشهٔ ماضی مانند خریدار / پرستار / خواستار و غیره

یاد آوری : بعضاً به همین شیوه صفت مفعولی واسم نیز ساخته اند مانند گرفتار که به معنای گرفته شده واسیر است و دیدار/گفتار/کشتار/که اصلاً صفت نیست وبه شکل اسم به کار می رود .

٦ - با افزودن پسوند (گر) در آخر اسم مانند : دادگر/بیدادگر/ستمگر/غارتگر/چپاولگر و مانند آن .

۷ - با افزودن پسوند (کار) در آخراسم مانند : ستمکار/فریبکار/ظلمکار خطاکار/تجاوزکار/افسونکار/خرابکار (به جای خرابکار امروز تخریبکار می نویسند واین دُرُست نیست)

۸ - با افزودن پسوند (بان) درآخراسم : کشتیبان/پشتیبان/دربان/پاسبان/زندانبان وغیره .

۹ - باافزودن صایت (ه) درآخر ریشهٔ ماضی فعل های لازمی مانند : افسرده/آرمیده خفته/رفته/مرده وغیره . هرچند منطقاً این علامه باید صفت مفعولی بسازد ولی چون میدانیم که فعل های لازمی مفعول قبول نمی کند وازسوی دیگر این صفت ها به کسی نسبت داده می شود که کاری انجام دهد از این رو آن را صفت فاعلی می نامیم .

۱۰ - با افزودن صایت (ی) در آخراسم مانند : هوتلی (دارندهٔ هوتل) کبابی (دارندهٔ دوکان کباب) حمامی (دارندهٔ حمام) جوالی (برندهٔ جوال) درگذشته ها کلمه -(درزی) را به مفهوم خیّاط به کار می بردند . چرسی/بنگی/شرابی/خراباتی/نیز از همین دسته است

۱۱ - غیر از این ها که برشمردیم صیغه های مبالغهٔ عربی بروزن فعّال درزبان دری به جای اسم یا صفت فاعلی سخت تداول یافته است مانند قصّاب/نجّار/بقّال/بزّاز

خطاط / رمال / حکاک و امثال آن .

۱۲ - باپسوند (باز) در آخر اسم مانند : قمار باز / سرباز / چالباز / کفتر باز / گلباز / مرغباز / کبک باز / بودنه باز / گدی باز /

یادآوری : این گونه صفات فاعلی در زبان دری فراوان است که در بخش فعل وصفت آن را برشمرده ایم و تکرار آن ضرور نیست لاکن سزاوار یادآوری است که در زبان گفتار باپسوند (و) یا (وک) در آخر اسم صفت های فاعلی می سازند که برخی از این صفت ها در نگارش نیز راه خود را باز کرده ست مانند : ترسو / یا ترسندوک / شرمو یا شرمندوک / قاروک / گریانوک و برخی کلمات دیگر که ذکر آن برخلاف ادب گفتار است .

(ب) صفت های مفعولی یا اسم مفعول :

صفت مفعولی عموماً از فعل های مجهول ساخته می شود یعنی فعل وصفی را با (شده) که خود فعل وصفی (شدن) است باهم می آرند و مفعول را وصف می کنند مانند :

فلم دیده شد / کتاب خوانده شده / مکتوب نوشته شده / زمین گرفته شده / و مانند آن : لاکن فعل وصفی برخی از فعل های متعدی اسم مفعول نیز است و در این صورت (شده) با آن نمی آید. مانند :

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده
حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار
تا باز که او را بکشد آن که ترا کشت

(کشته) اسم مفعول است یا در ترکیب (گفته های بزرگان) گفته اسم مفعول است چون صفت جمع نمی شود مگر اینکه به جای اسم نشسته باشد. یا وقتی می گوییم (این نوشته کیست؟

نوشته اسم مفعول است .

یاد آوری : از مصدر های دو وجهی که هم لازمی است و هم متعدی صفت مفعولی بدون (شده) ساخته می شود زیرا این فعل ها اصولاً حالت مجهول ندارد بنابرین می گوییم : (پیالهٔ شکسته) (خرمن سوخته) (گنج باد آورده) و مانند آن .

شکسته قدح گر ببندند چست

نیاید به بستن بهای نخست « سعدی »

برای ساختن صفت مفعولی در زبان دری شیوه های دیگر نیز وجود دارد که عمدهٔ آن این است .

۱ - اسم یا پیشوند با ریشهٔ ماضی مانند گرد آلود/ خاک آلود/ خواب آلود/ قفس پرورد/ کار آمد/ سر آمد/ و مانند آن :

گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم

گر به آب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم « کلیم »

برخی از دستور نویسان این صفت های مفعولی را مُرخّم یا مخفف خوانده اند چون صایت (ه) از آخر این کلمات ساقط گردیده است .

۲ - اسم به صورت پیشوند با ریشهٔ حال فعل مانند زجر کش/ ستم کُش/ دستچین/ پایمال/ دلاویز/ وغیره . التفات باید کرد که برخی از این کلمه ها صفت فاعلی می سازد بنابراین اگر در معنای خویش ترکیب (نده) را می پذیرفت مسلماً صفت فاعلی است .

و اگر (شده) را می پذیرفت صفت مفعولی به طور مثال آدم کش (یعنی کشندهٔ آدم) صفت فاعلی است و ستم کُش یعنی (کشته شده به ستم) صفت مفعولی .

۳ - قید یا پیشوند و ریشهٔ فعل حال : پس انداز/ زیر نویس/ ناشناس/ پیش فروش

۴ - کلمه های عربی مفعول های ثلاثی مجرد و غیر آن نیز در زبان دری به صورت صفت

مفعولی به کار می رود مانند: مقتول/ مجبور/ منسوب/ موزون/ محترم/ ممتاز/ مستعمل وغیره

صفت نسبی

صفت نسبی کلمهٔ است که نسبت اسم را به یک شخص، جای یا چیز دیگر بیان می کند و برای خود نشانه های دارد. از این قرار:

۱ - در آخر اسم (ی) می افزایند و صفت نسبی می سازند مانند کابلی/ لوگری/ هراتی

۲ - هرگاه اسم به هایت (ه - ـه) خاتمه یافته باشد (ی) به صورت (وی) با اسم ملحق می شود و هایت (ه - ـه) به هایت میانی تبدیل و ساقط می گردد. مانند:
غزنوی/ برتانوی/ ایتالوی/ فرانسوی/ وغیره.

یادآوری: در برخی از صفت های نسبی نشانهٔ (ی) به (گی) نیز تبدیل گردیده است مانند میمنگی/ آقچگی و مانند آن. صفت نسبی معمولاً از اسم مفرد با پسوند (ی) / (وی) / (گی) ساخته می شود ولی کلمهٔ (ده) را نخست به سیاق عربی جمع بسته و دهات ساخته اند و آن گاه پسوند صفت نسبی را در آخر اسم جمع افزوده اند و (دهاتی) را به دست آورده اند.

۳ - پسوند (ین) در آخر اسم مفرد می افزایند و صفت نسبی می سازند: زرین/ سیمین / جوین/ خونین/ رنگین/ لاجوردین/ وغیره.

یادآوری: گاهی پسوند (ین) را در آخر قیدی افزایند و صفت نسبی همان قید را بدست می آرند مانند پیشین/ پسین/ وغیره.

۴ - پسوند (ه - ـه) را در آخر اسم یا عدد می آرند و صفت نسبی می سازند مانند/ چله/ هزاره/ دهه/ سده/ بهاره/ پاییزه/ رنگه/ و مانند آن.

۵ - پسوند (ینه) را در آخر اسم می آرند و صفت نسبی می سازند مانند زرینه، پشمینه و گاهی در آخر قید می افزایند چون دیرینه.

سرمست در قبای زر افشان چو بگذری
یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن « حافظ »

۶ - با افزودن پسوند (گان) در آخر اسم: بازارگان (بازرگان)، شایگان رایگان وغیره.

صفت های نسبی مأخوذ از عربی نیز در زبان دری به کار می رود و بنابراین ضرور است که چگونگی ساخت صفت نسبی را در عربی نیز بدانیم.

در زبان عربی (ی) نسبت همیشه مشدد است و قواعد آتی را دنبال می کند.

(الف) (تاء) تأنیث با الحاق (ی) نسبت ساقط می گردد مانند فاطمه، فاطمی

(ب) (الف مقصوره در حرف سوم، چارم و پنجم به (واو) تبدیل می شود مانند:
عصی - عصوی، موسی - موسوی، عیسی - عیسوی، مصطفی - مصطفوی.

(ج) الف ممدوده اگر برای تأنیث باشد همزه اش به (واو) بدل می شود و اگر همزهٔ اصلی باشد به حال خود می ماند و اگر نه برای آن باشد و نه برای این هر دو جواز دارد. مانند: حمراء - حمراوی، بیضاء - بیضاوی ولی ابتداء - ابتدائی (امروز این گونه کلمه ها را در زبان دری به دو (یا) می نویسیم یعنی (ابتدایی) اسماء (سماوی - سمائی)

(د) اگر در آخر اسم (یای) قبل مکسوره و (یا) در مقام سوم یا چارم باشد به (واو) تبدیل می شود مانند نبی - نبوی، علی - علوی، ثانی - ثانوی

(هـ) اگر اسمی که می خواهیم بدو نسبت دهیم بر وزن فعیله باشد در صورتیکه مضاعف و معتل نبود (یای) آن حذف می شود و اگر بود (یا) به حال خود می ماند و حرف (تای) -

تأنیث ساقط می شود مانند مدینه - مدنی / وجلیله - جلیلی / طویله - طویلی

(و) در کلمه های مختوم به (ت) در زبان عربی هنگام نسبت (ت) حذف می شود اما در زبان دری گاهی این کلمه ها به همان شکل عربی به کار رفته و گاهی (ت) حذف نگردیده - است مانند طبیعت - طبیعی / ملت - ملی ولی دولت (دولتی نه مانند عربی دولی) سلطنت - سلطنتی وغیره .

(ز) گاهی پسوند (انه) را با کلمات مختوم به صامت و پسوند (گانه) را با کلمات مختوم به صایت (ه - ی) می افزایند و صفت نسبی می سازند : زنانه / دخترانه / ...انه / بچگانه وغیره .

صفت حالیه

گاهی در آخر ریشهٔ حال پسوند (ان) می افزایند و صفت حالیه می سازند . صفت حالیه حالت فاعل را در هنگام اجرای فعل نشان می دهد مانند گریه کنان / خندان / پاکوبان / دست افشان ، دامن کشان .

یادآوری : ملتفت باید بود که صفات حالیه در جمله به صورت قید نیز به کار می رود مانند :
می رسد از بوستان دامن کشان بوی بهار
مشک بیز و مشک ریز و مشک خیز و مشکبار

صفت های پرسشی

صفت های پرسشی به صورت صفت های پیش از موصوف به کار می رود و دربارهٔ موصوف طالب معلومات می شود . این صفت ها عبارت است از چه / چه کسی / -

چه کسانی / چند / کدام و مانند آن : چه کسی این کار را کرد ؟ / کدام شاگرد ذکی تر بود ؟ / چند کیلو گوشت کار داری ؟ در صورتی که موصوف جمع باشد در زبان دری این صفات تکرار می شود ولی در فارسی ایرانی تکرار نمی شود به طور مثال ما می گوییم کدام کدام — شاگردان آمدند ؟ / هر دوتان چند چند کیلو گوشت خریدید ؟ در سفرتان در کدام کدام جای ها توقف داشتید ؟ چه چه کسانی نزدت آمدند ؟ ولی ایرانیان میگویند کدام شاگرد آمد ؟ کدام شاگردان آمدند ؟

صفت های تعجبی

این صفت ها بیانگر تعجب و تحسین است مانند چه / چه خوب / چطور مانند :

چه موتر زیبا خریده اید ! امروز چه روز قشنگ است ! دری چه یک زبان شیرین است ! چه خوب تحفه آورده اید ! امروز چطور سرد است ! دری چطور زبان آسان است وغیره .

صفت های نامعین

هرگاه ضمیر های مبهم قبل از اسم بیاید صفت و اسم بعد از آن موصوف است چنانکه اگر بگوییم :
(همه آمدند) یا (همه را دیدم) (همه) ضمیر است که به جای اسم آمده و جمع آن (همگان) می شود (همگان آمدند یا (همگان را دیدم .) و اگر بعد از همه یک اسم بیاید در این صورت آن اسم موصوف (همه) است و (همه) چون صفت است جمع نمی پذیرد مانند (همه شاگردان آمدند) یا (همه شاگردان را دیدم .) یا (کدام ها را می خواهی ؟) (کدام) ضمیری است که به جای اسم نشسته و مانند اسم علامهٔ جمع را پذیرفته است اما اگر گفته شود : (کدام کتاب ها را می خواهی ؟) کدام صفت - است و جمع قبول نمی کند . (دیگران هم می آیند) (دیگر) ضمیر است که به جای اسم نشسته اما

اگر بگوییم (دیگر مهمانان هم می آیند) (دیگر) صفت مبهم است و به همین ترتیب تا آخر.

صفت های اشاری

این / آن / همین / همان / در صورتی که قبل از اسم بیاید و جمع کردن آن ناممکن باشد صفت های اشاری است بنابراین اگر بگوییم: (آنان که تو می گویی، این جا نیستند) (آنان) ضمیر است ولی وقتی پس از آن اسمی بیاید یعنی (آن مردان که تو می گویی این جا نیستند.) - (آن) صفت اشاری است. خلاصه می کنیم: ضمیر های مبهم و ضمیر های اشاری دارای دو شکل مفرد و جمع است ولی صفت های مبهم و صفت های اشاری همان یک شکل مفرد را دارد.

. یادآوری: برخی از دستور نویسان[1] اعداد اصلی ساده و اعداد ترتیبی و معدود های کلی از قبیل نخود / مثقال / سیر / کیلو وغیره را صفت های شمارشی خوانده اند زیرا این اعداد و معدود ها نیز حالتی به اسم می دهد و می تواند صفت باشد اما اگر معدود را حذف کنیم ضمیر می تواند باشد به طور مثال در جملهٔ بیانی (دو خروار گندم خریدم) (دو خروار) صفت است و (گندم) موصوف آن ولی اگر کسی بپرسد (چه مقدار گندم خریدی؟) و پاسخ بشنود (دو خروار) این (دو خروار) ضمیر است به جای (گندم) نشسته است ولی نمی توانیم ضمیر بودن آنرا از طریق جمع بستن دریابیم زیرا در زبان دری معدود در هر حال جمع قبول نمی کند و (یک شاگرد) و (هزار شاگرد) می گوییم بنابراین در ترکیب (قطار های اشتر بود که وارد می شد) (قطارها) را چه چیز قبول کنیم اگر صفت شمارشی است چرا جمع قبول کرده و اگر ضمیر است

---

(۱) مراجعه شود به دستور زبان فارسی از محمد جواد شریعت ص ۲۹۱

که اسم نیز با آن آمده است و در نتیجه با تعریف کلی ضمیر که به جای اسم ظاهر می نشیند و ما را از تکرار دوبارهٔ آن بی نیاز می سازد در تضاد می افتد. پس بهتر است درین مورد همانند پیشینیان اصطلاح عدد و معدود را بپذیریم و بگوییم که معدود در هر حال مفرد است ولی عدد های اصلی ده/صد هزار/ملیون وغیره می تواند جمع نیز بپذیرد مانند ده شاگرد/ده ها شاگرد/هزاران شاگرد واما معدود های کلی از قبیل خروار/کیلو/تن وامثال آن درصورتیکه با عدد اصلی بیاید جمع نمی شود به طور مثال عدل های پنبه/خروار های گندم/قطار های اشتر با عدد اصلی می شود چار عدل پنبه/بیست خروار گندم و ده قطار اشتر. به دلایلی که برشمردیم از اصطلاح (صفت شمارشی) در این جا دوری گزیدیم.

جدول انواع صفت

صفت از دیدگاه مقایسه			صفت از دیدگاه ساخت و ترکیب		صفت از دیدگاه ارتباط به فاعل یا مفعول		صفات اشاری		صفات مبهم	صفات تعجبی و پرسشی
عادی	مقایسوی	عالی	ساده	ترکیبی	صفت فاعلی و حالیه	صفت مفعولی	قریب	بعید		
زیبا هوشیار عاقل	زیباتر هوشیارتر عاقل‌تر	زیباترین هوشیارترین عاقل‌ترین	خوب / بد زشت / زیبا همان یک کلمهٔ وضعی است و از فعل یا اسمی دیگر اشتقاق نشده	سنگدل ابروکمان دست اندکار از دو یا چند کلمه ترکیب شده است	دانا / پرکار / ستمگر خریدار / پرهیزکار که در مفهوم خود کننده داشته باشد چنانکه ستمگر ستم کننده و خریدار خرید کننده است صفت حالیه نیز حالت فاعل را نشان میدهد مانند خندان گریه کنان وغیره	این صفت از فعل وصفی در حالت مجهول ساخته می‌شود . نوشته شده / دیده شده / شستنی (آنچه که باید شسته شود) شستگی (آنچه که شسته شده است) وغیره	این همین	آن همان	همه بعض / برخی دیگر فلان مرد هیچ کدام	صفت تعجبی چه / چه خوب چطور صفت‌های پرسشی چه / کدام / چه کسی چه کسانی / کدام ، کدام / چند ، چند در زبان گفتار چقه چقه / وغیره

قید

قید یک یا چند کلمه و حتی گاهی یک جمله است که فعل، صفت یا قید دیگر را به چیزی از قبیل زمان، مکان، مقدار، حالت و کیفیت و غیره متقید می کند و برخلاف صفت چیزی بر اسم و جانشین آن نمی افزاید از این سبب بسیار وقت ها می توانیم آن را از جمله برداریم، بدون این که خللی در معنای جمله پدید آید. به این مثال ها دقت کنید.

۱- احمد آمد. (هیچ قید در جمله وجود ندارد ولی معنای جمله کامل است.)

۲- احمد به عجله آمد (به عجله) قید است که چگونگی آمدن احمد را نشان میدهد.)

۳- احمد بسیار به عجله آمد. (بسیار قید است که قید (به عجله) را به یک حالت متقید می سازد.)

قید از دیدگاه ساخت دستوری

برخی کلمات همیشه در زبان وظیفهٔ قید را اجرا می کند و جز همین دیگر هیچ وظیفهٔ دستوری ندارد. مانند همیشه، هرگز، ناگهان، البته، فوراً، مثلاً و غیره. این دسته کلمه ها را قید های خاص یا مختص می نامند ولی برخی دیگر می تواند به صورت صفت اسم یا جانشین اسم نیز اجرای وظیفه کند و وظیفهٔ دوگانه دارد به طور مثال خوب، بد، روز، شب و مانند آن و اینگونه کلمات را چون میان قید، اسم و صفت مشترک است به نام قید های مشترک یاد کرده اند.

از دیدگاه ساخت دستوری قید را به قید ساده، مرکب و مؤول نیز می توان تقسیم کرد.

قید ساده یک کلمه است و اجزا ندارد. قید مرکب کم از کم دو جزء دارد و قید مؤول که مرکب‌ترین قید است جمله ای است که جمله ای دیگر را به حالتی متقید می سازد. مانند:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

که فقره (مرد سخن نگفته باشد) به صورت قید برای (عیب و هنرش نهفته باشد) به کار رفته است

یادآوری: کلمه های تنوین دار عربی در زبان دری به شکل قید های مختص مرکب به کار می رود.

قید از دیدگاه معنا

قید از این دیدگاه دارای انواع گوناگون است. به این ترتیب:

۱ - قید های زمان که زمان وقوع فعل را می سازد مانند: اکنون/ امروز/ همین حالا همواره/ دیروز/ دیشب/ بامدادان/ بهاران/ شبانگاه وغیره.

قید های زمان از عربی نیز در زبان دری وارد گردیده است از قبیل تدریجاً/ قبلاً/ بعداً اتفاقاً و امثال آن.

۲ - قید مکان که مکان وقوع فعل را افاده می نماید مانند: این جا/ بالا/ پایان/ درون بیرون/ پیرامون/ خانه به خانه و امثال آن.

قید های مکان از زبان عربی نیز در زبان دری آمده است مانند شرقاً/ غرباً/ - شمالاً/ جنوباً وغیره.

۳ - قید حالت (قید وصفی) که حالت فاعل یا مفعول را در هنگام وقوع فعل بیان می دارد مانند: هوشیار/ خندان/ پیاده/ دوان دوان وغیره.

لنگ لنگان قدمی برمیداشت هر قدم دانهٔ شکری می کاشت

قید های حالت عربی که در زبان دری به کار می رود از قبیل مطمئناً/ قلباً/ طوعاً/ کرهاً/ عالماً/ عامداً وغیره.

۴ - قید کیفیت (چگونگی) که شیوه و چگونگی وقوع فعل را نشان می دهد مانند خوب

بد / آهسته / زیبا / به سرعت / خوانا / روشن و امثال آن .

قید های کیفیت عربی که در دری به کار می رود مانند صراحتاً / خاصتاً / شفاهاً / فی الواقع / الحق .

۵ ـ قید های مقدار یا کمیت که مقدار و اندازه را بیان می کند مانند : به فراوانی / بسیار / کم / خیلی / چندان / فراوان / اندک / کما بیش / کم از کم هر چه تمامتر وغیره .

قید های مقدار عربی که در دری به کار می رود مانند تقریباً / تخمیناً / مجموعاً / کلاً و امثال آن .

۶ ـ قید های علت که علت وقوع فعل را بیان میکند مانند چرا که / زیرا که / به دلیل این که . از این سبب / بخاطر این که / از این خاطر / از خاطرِ وغیره .

۷ ـ قید های تأکید و ایجاب مانند : هر آینه / آری / به راستی / بی گفتگو / بی گمان / به درستی / به درستی که / بی چون چرا / مسلماً / لابد / لاجرم / قطعاً / حتماً و امثال آن .

۸ ـ قید های تشبیه : چون / مانند / اینگونه / چنان / چنین به کردار و امثال آن .

۹ ـ قید های ترتیب : نخست / باز / اول / دوم / سرانجام / دسته دسته / گروه گروه / یک یک / لقمه لقمه و امثال آن .

۱۰ ـ قید های نفی : نه / هرگز / هیچ گاه / خیر / به هیچ وجه / اصلاً / ابداً و امثال آن .

۱۱ ـ قید استثناء : مگر / الا / غیر از این که / مگر این که / لاکن / به غیر / وغیره .

۱۲ ـ قید های شک و تردید : شاید / پنداری / گویی / گویا / گوییا /

گوییا باور نمی دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند « حافظ »

۱۳ ـ قید های تکرار : دو باره / دیگر بار / باز هم / نیز / هم / وغیره

۱۴ ـ قید های تمنا : کاش / بود / کاشکی / ای کاش وغیره .

چگونگی ساخت قید

قید در زبان دری قواعد معین ساختی ندارد به طور مثال خوشحالی اسم است ولی (باخوشحالی) قید می شود یا (رضای خاطر) اسم مرکب است اما (با رضای خاطر) قید است.

به صورت عموم در زبان دری به این شیوه ها قید می سازند.

۱- حرف اضافه + اسم مانند با خوشحالی / با رضای خاطر / با مهربانی / با تنگدستی / با گشاده دستی / با تردستی / به سرعت / به کندی / به چالاکی

۲ - با افزودن پسوند (انه) در آخر صفت مانند عاقلانه / سفیهانه / خردمندانه / مردانه خودسرانه / محتاطانه / شاعرانه / عاشقانه و امثال آن البته می دانیم که این قاعده سماعی است و از هر صفت بدین شکل نمیتوان قید ساخت.

یادآوری: این روزها به قیاس (دیوانه وار) (مردانه وار) نیز ساخته اند، حال آن که (مردانه وار) غلط است زیرا پسوند (انه) را در آخر کلمهٔ مرد که اسم و صفت است آورده اند و قید ساخته اند به طور مثال: مردم ما بر ضد روس ها مردانه جهاد می کنند.

بنابرین اگر گفته شود (مردانه وار) جهاد می کنند نادرست و مانند این است که بگویند دلیرانه وار (!) جهاد می کنند.

۳ - با افزودن پسوند (وار) در آخر صفت یا اسم مانند دیوانه وار / پری وار / هفته وار ماهوار / که این یکی هم سماعی است و از هر صفت آنرا نمیتوان ساخت.

۴ - با افزودن (ان) در آخر اسم زمان میتوان قید زمان ساخت مانند:

در بهاران سبزه کی روید ز سنگ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ
سال ها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش

« مولانا »

یا : بامدادان در هوا قوس قزح برمثال دامن شاهنشهی

«منوچهری»

شبانگاهان که در تنهایی سرد به دامن گیرم این ساز کهن گوی
به زیر لغزش نرم سرانگشت هزاران یاد خوش خیزد ز هر موی

«فریدون توللی»

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

«سعدی»

۵ - در زبان گفتار مردم فخانستان با افزودن پسوند (اُکی) در آخر اسم های زمان قید ساخته می شود و به طور مثال میگویند (شُوکی - در هنگام شب)، (دیگرکی - در هنگام دیگر) (چاشتکی - در هنگام چاشت)، (پیشینکی - در هنگام پیشین) و مانند آن .

جدول انواع قید

قید از دیدگاه ساخت دستوری				قید از دیدگاه معنا													
خاص	مشترک	ساده	مرکب و مؤول	قید زمان	قید مکان	قید حالت و چگونگی	قید کیفیت	قید کمیت	قید علت	قید تشبیه	قید ترتیب	قید نفی	قید استثنا	قید تردید و شک	قید تکرار	قید تأکید	قید تمنی
خاص برای	این کلمه‌ها	یک جزء	از دو یا بیش	امروز	این جا	لنگ لنگان	به سرعت	خیلی	چراکه	چون	نخست	نه	مگر	گویا	دوباره	هرآینه	کاش
قید وضع	گاه کار	است	تر از دو جزء	فردا	آنجا	مست	خوانا	فراوان	زیراکه	مانند	باز	هیچ	الا	شاید	دیگربار	آری	بُوَد
شده وظیفهٔ	اسم و صفت	و با کلمه	ترکیب شده	هرروز	بالا	مستانه	روشن	اندک	به این دلیل	چنان	اول	به هیچ	غیر از این که	پنداری	باز هم	به راستی	کاشکی
دیگر ندارد	می‌دهد	دیگر	مانند: مردانه	امسال	پایان	عاقلانه	وغیره	اندک اندک	به خاطر	این گونه	دوم	وجه	مگر این که	گویا	هم	مسلماً	ای کاش
مانند: همیشه	وگاه کار	ترکیب	دیوانه وار	پارسال	بیرون	شاعرانه		کم کم	این که	آن گونه	سرانجام	اصلاً	به استثنای	گویی	نیز	البته	امید
هرگز / حالا	قید را	نشده	قید مؤول	وغیره	درون					وغیره	دسته	ابداً					وغیره
اکنون	خوب	خوب	یک جمله است		این سو						دسته						
وغیره	بد	بد	که برای جملهٔ		آن سو												
	زشت	خراب	دیگر کار		هرسو												
	زیبا	پاک	قید را می‌دهد		وغیره												
		چرک															

حروف ربط و اضافت

شبه جمله ها یا اصوات

کلماتی که در زبان به کار میرود به دو بخش تقسیم می شود. کلمه های پُر که دارای معنای مستقل است و خود کلمه تصور مفهومی را در ذهن ما ایجاد می کند. فعل ها، اسم ها، صفت ها و برخی از قید ها کلمات پُر است اما برخی دیگر وظیفه های گوناگون دستوری دارد که معنای مستقل از آن در ذهن ما نمی آید و حرف در ترکیب معانی شان پدیدار می شود. این کلمات را کلمات «تهی» می نامند. حروف ربط و اضافت از همین گونه کلمات است که معنای شان در ترکیب پدیدار می شود و ما هر کدام را جداگانه می بینیم.

۱ - حروف ربط کلماتی است که دو کلمه یا دو جمله را به هم پیوند می زند مانند:

و / یا / تا / که / وغیره احمد و محمود برای جهاد رفتند.

حرف ربط اگر دو جمله را به هم پیوند بزند سه حالت ممکن است اتفاق بیفتد.

(الف) هر دو جمله مستقل است و حرف ربط آن دو را به هم پیوند می زند مانند:

احمد برای جهاد رفت و محمود از جهاد آمد.

(ب) جمله ای که با حرف ربط درست شده است یک رکن جملهٔ دوم می شود مانند (من او را دیدم که از خانه بیرون آمد) درین جمله عبارت (از خانه بیرون آمد) مفعول با واسطه جملهٔ قبلی یعنی (من او را دیدم) است که به وسیله حرف ربط به هم پیوند یافته اند

(ج) جمله ای که با حرف ربط شروع شده است کلمه ای از جملهٔ دیگر را تشریح می کند.

(آن مرد را که دیدی برادر من بود) در این عبارت (آن مرد برادر من بود) جملهٔ اصلی است

جملهٔ (دیدی) که با حرف ربط آغاز گردیده کلمهٔ «مرد» را تشریح می کند (۱)

حروف ربط به سه دستهٔ اساسی تقسیم می شود.

۱- دستهٔ نخست که دو کلمه را به هم پیوند می دهد مانند: و / یا / سپس / نیز / با / و / هنگامی چه ... چه، خواه ... خواه و امثال آن.

۲- دستهٔ دوم که دو جملهٔ مستقل را به هم پیوند می دهد. مانند: که / چون / وقتی / تا / اینکه اگر / اگرچه / به دلیل این که / هر / هرچه / هرقدر و امثال آن.

۳- دستهٔ سوم که کلمه ای از جملهٔ دیگر را تشریح می کند. مانند که / کجا / تا و برای هرکدام وظایفی تعیین کرده اند که ما از آن جزئیات صرف نظر می کنیم و خوانندهٔ علاقمند را به کتاب دستور امروز از داکتر خسرو فرشید ورد مراجعه می دهیم.

حروف اضافت

حروف اضافت کلماتی ست که پیش از اسم یا به شکل جانشین اسم می آید و آن کلمه را به کلمهٔ دیگر وابسته می کند. از دیدگاه ترکیب حروف اضافت به ساده و مرکب تقسیم می شود.

حروف اضافهٔ ساده عبارت است از: از / الا / جز / چون / مه / و غیره.

حروف اضافهٔ مرکب عبارت است از: مگر اینکه / چون که / همچون / همچون که و غیره.

معانی بعضی از حروف اضافت

(الف) از: ۱- برای افادهٔ فاصله در مکان و زمان مانند:

---

(۱) مراجعه شود به دستور زبان فارسی از محمد جواد شریعت چاپ تهران چاپ اول ۱۳۶۴ ص ۳۲۰

از این جا تا جلال آباد چند کیلومتر است؟ از امروز تا روز محشر .

۲ - تبعیض : یکی از شاگردان دیر آمد

۳ - بیان جنس : ظرفی از طلا خرید .

۴ - سببیت : او از سرطان وفات کرد .

۵ - ملکیت : از من است / این خانه از اوست

۶ - تفضیل : او بهتر از همه کار می کند .

۷ - استعانت : از خروش مملکت آراسته . وغیره .

(ب) حرفِ اضافهٔ (به)

۱ - ظرفیت مکانی و زمانی : پارسال به جبهه رفت / به شب با حق سخن می گفت بسیار

۲ - سوگند : مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی

۳ - تعلیل : به امر شما آمدم .

۴ - تشبیه : این به آن می ماند / لطفش به بهار شادمانی است .

۵ - مصاحبت و همراهی : به سفر می روی خدا حافظ + به سلامت روی و باز آیی

۶ - استعانت : به دو چیز گیرند مملکت را + یکی پرنیانی دگر زعفرانی

۷ - مقابله : این کمره را به هزار روپیه خریدم

۸ - مقدار و تعداد : در آن کتابخانه به صدها کتاب می توان یافت .
به خروارها گندم آوردند .

۹ - سمت : به شمشیر دست برد .

۱۰ - به معنای برای : به جهاد رفته است .

۱۱ - موافقت : اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

۱۲ - برای آغاز سخن : به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد
۱۳ - ترتیب : خانه به خانه / دیوار به دیوار / (۱)

اصوات یا شبه جمله‌ها

شبه جمله‌ها کلمات ساده یا مرکب است که دارای معنای جمله‌ای باشد مانند آفرین / افسوس / زینهار / سبحان الله / وغیره و در موارد زیر به کار میرود :

۱ - برای ابراز سرور : خوشا / مژده / در قدیم خنک

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کوهسارش که ناخن بر دل گل می زند مژگان هر خارش
«صایب»

یا

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که از انفاس خوشش بوی کسی می آید
«حافظ»

۲ - برای بیان غم و اندوه یا ندامت :

آه و دردا که کنون برهمنان همه هند جای بخشند بتان را گر از نو به بهار
«فرخی»

۳ - تحسین : آفرین بر دستان نیرومند مجاهد

۴ - دعا : خدا حافظ / سفر به خیر .

۵ - نفرین : مرگ بر نوکران روس که ننگ وطنفروشی را به جان خریده اند و بر ننگ خویش افتخار می کنند .

۶ - امر : خاموش / ساکت . ۷ - انکار : حاشا / هرگز

---

(۱) در مورد حروف اضافت و معانی یکایک شان خواننده می تواند به کتاب های حروف اضافت از داکتر معین و دستور زبان فارسی از محمد جواد شریعت مراجعه نماید .

فعل وصفی و چگونگی حذف فعل های مرکب

به این مثال ها التفات بفرمایید : «من هر روز چای صبح را خورده مکتب می روم .» «من دیروز چای صبح را خورده مکتب رفتم» ، «من فردا چای صبح را خورده مکتب خواهم رفت» کلمهٔ (خورده) در هر سه مثال فعل وصفی است که شکل آن نه به اساس زمان تغییر می خورد و نه به اساس اشخاص فعل . فعل وصفی (واو) عطف کار ندارد . حالا این دو مثال دیگر را از نظر می گذرانیم : «احمد چای را خورده و مکتب رفته است .» ، «احمد چای را خورده و مکتب رفته بود که برادرش از جبهه باز آمد .» در این دو مثال کلمه (خورده) فعل وصفی نیست بلکه فعل های ماضی نقلی و ماضی بعید است که فعل های معاون (است) و (بود) از هر دو به قرینهٔ فعل آخر حذف شده است و این گونه حذف طبیعی است اما برخی از نویسندگان فعل وصفی را با (واو) عطف می آرند یا فعل مرکب را بدون قرینه حذف می کنند که نادرست است و این گونه حذف بی قرینه را بکار برد نامرتبط و سرگردان باید نامید . به طور مثال :

(دولت کمونستی روسیه از ابتدای تأسیس خویش به توسعه حدود امپراطوری (امپراتوری) خویش اقدام ورزیده ممالک مستقل خیوا و بخارا را در آسیای میانه از طریق اشغال نظامی ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخته و حصص بزرگ از سرزمین های ایران و ترکیه را ضبط نمود .

«مجلهٔ قلم شماره ۱/۷ حمل - ثور ۱۳۶۶ ص (۲)

جملهٔ بالا را به سه شکل می توان دُرُست نوشت ۱ - بکار برد آن به صورت دو فعل ماضی قریب که به فعل ماضی قریب سوم عطف شده باشد یعنی به این شکل :

«... اقدام ورزیده ، ممالک مستقل خیوا و بخارا را در آسیای میانه ... ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخته و ... ضبط کرده است .»

در این صورت فعل معاون (است) به دو فعل قبلی (ورزیده) و (ساخته) نیز ارتباط میگیرد ۲- با فعل های ماضی مطلق (ورزید)، (ساخت) و (نمود) ۳- با حذف (واو) عطف بعداز (ساخته). این مثال دیگر راکه از یک نامهٔ دوستانه برگزیده شده است -ببینید: «امیدوارم تکلیفت به کلی رفع واندکترین ناراحتی روحی وجسمی نداشته باشی.» آشکار است که از کلمهٔ (رفع) عربی در زبان دری فعل های مرکب (رفع کردن) و (رفع شدن) ساخته می شود ولی نویسنده آن را به (نداشته باشی) عطف کرده است یعنی (رفع نداشته باشی) صورت دُرُست جمله دو شکل می توان داشته باشد.

۱- «امیدوارم تکلیفت به کلی رفع شده باشد و . . . . نداشته باشی.»

۲- «امیدوارم تکلیفت به کلی رفع گردیده اندکترین . . . نداشته باشی.»

متأسفانه اینگونه بی اعتنایی در مورد بکار برد فعل وصفی وحذف بی قرینهٔ فعل های معاون وعدم تطابق یک فعل معاون با فعل معاون دیگر در نشرات وحتی کتاب های درسی به فراوانی یافته می شود.

نکاتی درباره انشاونویسندگی

متأسفانه وقتی از انشاو نویسندگی نام برده می شود شاگردان می پندارند که نویسندگی کار یک عدهٔ محدود است یعنی آنان که برای جراید ومجلات مقاله می نویسند بنابراین رسیدن به پای آن اشخاص کار هرکس نیست ودر نتیجه سنگ نویسندگی را برای خویشتن گران می پندارند وبوسیده برجایش می گذارند. حال آنکه هرآدم باسواد ناگزیر است تاحدی با نویسندگی سروکار داشته باشد. به طور مثال در ارتباط به نوعیت شغل خود رقعهٔ مریضی درخواست کار، گزارش، مکتوب های اداری، اعلانات تجارتی وغیره بنویسد بنابراین یکی از هدف های تدریس زبان های پشتو ودری در مکاتب ما باید انکشاف همین مهارت

وپرورش همین قریه باشد. مهارت نویسندگی مانند هر مهارت دیگر از سادگی به سوی پیچیدگی سیر می کند وشاگردان از همان صنف اول مکتب می توانند تجارب ساده خویش را درباره چیزهای که می بینند بنویسند وقدم به قدم پیش بروند.

استادان محترم می توانند یخ سکوت را در صنف های خویش بشکنند و شاگردان را تشویق نمایند تا از طریق مصاحبه با همدیگر درباره همدیگر خویش بنویسند به طور مثال پنج یا شش شاگرد انتخاب می شود تا از چند گروپ شاگرد بپرسند:

۱- نام تان چیست ؟
۲- شما از کجا استید ؟
۳- در وقت فارغ خود چه میکنید ؟
۴- شغل تان چیست ؟ شغل پدرتان چیست ؟
۵- درباره قریه / شهر و کشورتان چه میدانید ؟

آن گاه در پرتو جواب های که می گیرند تجارب خود را جمعبندی کنند و بنویسند گام به گام پیش بروند. نوشتن مراحل آتی را دنبال میکند:

۱- کشف وطرح افکار.
۲- منظم سازی وجمعبندی افکار
۳- یادداشت کلمات ولغات ضروری
۴- مسأله سبک وهماهنگی
۵- نوشتن نخستین مسوده
۶- دوباره خوانی به منظور افاده بهتر وتغییر کلمات به خاطر قوت افاده
۷- دوباره خوانی وارزیابی دستوری نوشته.

۸ - گرفتن نظر دوستان دیگر در بارهٔ نوشته

۹ - پاکنویس مسودهٔ دوم

۱۰ - دوباره خوانی مسودهٔ دوم

یکی از نویسندگان عملیهٔ نویسندگی را انتقال اشیا از منزل پایان به بالا توصیف می کند حالا اگر شاگرد تمام اشیا را یکبارگی بردارد و از زینه بالا برود همه چیز از دستش می افتد و در این صورت به هدف نمیرسد که هیچ خود را خسته و فرسوده هم می سازد اما اگر اشیا را به تدریج یعنی دو دو دانه وسه سه دانه انتقال دهد در پایان همه چیز را به صورت دُرُست می رساند .

هر کدام از این مراحل ده گانه ایجاب تمرینات خاص را می کند. به طور مثال اگر شاگردان در بارهٔ باغچهٔ مکتب می نویسند نخست باید طرح نوشته خود را - تمرین کنند بدین ترتیب :

۱ - انواع درختان در باغچهٔ مکتب

درختان میوه دار و بی میوه

۲ - درختان بی میوه برای چه مقاصد به کار می رود

درختان که از چوب شان برای مقاصد تعمیراتی استفاده می شود .

درختانی که به منظور چوب سوخت از آن استفاده می شود .

درختان زینتی و همیشه بهار

۳ - باغچهٔ مکتب چه زیبایی ها و چه زشتی ها دارد ؟

۴ - درختان باغچه به چه نوع مراقبت ها نیاز دارد وغیره

آنگاه شاگردان به اساس طرح خود با همدیگر مشورت میکنند و از استاد خود

معلومات می گیرند و آنچه را یافته اند می نویسند و نوشته های خود را به استاد می دهند استاد نوشته را اصلاح نمی کند و از شاگرد میخواهد آنرا دوباره بخواند چک و اصلاح کند بعد از این مرحله اُستاد از شاگردان میخواهد که نوشته های خود را به همدیگر بدهند تا خوبتر اصلاح شود و در مرحلهٔ آخر غلطی های را که اکثریت شاگردان مرتکب شده اند از طریق رهنمایی اصلاح می کند به همین ترتیب تا آخر.

بدین ترتیب شاگردان خود در تمرینات هر مرحله کسب مهارت می کنند و آهسته آهسته نویسندگی را فرا می گیرند. پایان

۱۷ ربیع الاول ۱۴۰۷ مطابق دهم نوامبر ۱۹۸۷
پشاور چنار رود دفتر تعلیم و تربیهٔ آی. آر. سی

مطبوعہ الفلاح پشاور صدر